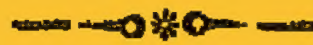


الترجمة

العربية والفارسية



رتبها واحسن وضعها

الشيخ كاظم النجفي

طبع

بنفقة المكتبة العربية لصاحبها

نعمان الاعظمي السكتي

مطبعة الفرات — بغداد

١٣٥٧ هـ — ١٩٣٨ م

الترجمة

العربية والفارسية



رتبها واحسن وضعها

الشيخ كاظم النجفي

طبع

بنفقة المكتبة العربية لصاحبها

نعمان الاعظمي السكتي

مطبعة الفرات — بغداد

١٣٥٧ هـ — ١٩٣٨ م

مقدم الناشر

بسم الله وحده وصلى الله على سيدنا محمد وآله ومن
والاه اجمعين

وبعد فاني لما رأيت الحاجة شديدة لوضع ترجمة في
اللغتين العربية والفارسية ، بحيث توضع في جيب المسافر
وحقيبة الحاضر ، لانباء القطر بن العربي والفارسي لما بينهما
من الصلة . اقتصادياً واجتماعياً ، وتبادل المنفعة المشتركة
والتعامل والتجارة وغير ذلك . فرأيت من الواجب ان اطبع
هذه الرسالة التي لا تخلوا من فائدة ، فعمسى ان تقع من الطرفين
موقع القبول وارجو من القراء الكرام ان يعفوا ما وقع
من الخطأ والنسيان ولهم مزيد الشكر

نعمان الاعظمي الكنتي

بغداد :

(في الكلمة واقسامها)

الكلمة هي اللفظ المفرد وهي
على ثلاثة اقسام . اسم . فعل .
حرف .

(الاسم)

هو ما دل على معنى في ذاته
غير مقترن بزمان نحو :

زيد

شجرة

دار

فرس

(الفعل)

كلمة تدل على حدوث شيء
ووقوعه في زمن معلوم وهو
على ثلاثة اقسام . ماض .

(در كلمه واقسام آن)

كلمه انستكه لفظي مفرد بوده
باشد و آن بر سه قسم است
اسم . فعل . حرف .

(اسم)

انستكه دلالت بخودي خود
داشته باشد و مقترن بزمني
نباشد چون .

زيد

درخت

خانه

اسب

(فعل)

فعل كلمه ايست كه بر شدن
چيزي بوقت معيني دلالت
كند و آن بر سه قسم است .

مضارع . امر

— الماضي —

هو مادلّ علی حدوث شیء

فی الزمن الماضي نحو

قام

آكل

ضرب

جلس

و علامته از یقبل تاء التانیث

الساكنة نحو (جلیست)

و (اكلت)

— المضارع —

هو مادلّ علی حدوث شیء

فی الحال او الاستقبال نحو

يكون

گذشته . آینده . اکنون

— ماضی —

آنستکه دلالت کند بر شدن

چیزی در زمان گذشته مانند

باشد

خورد

زد

نشست

و علامت آن در عربیت آنست

که تاء تانیث ساکنه را قبول

کند مانند (جلیست)

— مضارع —

آنستکه دلالت کند بر شدن

چیزی در اکنون یا در آینده

مانند

میباشد

تا کُلُّ

نَضْرَبُ

اَجْلَسَ

و علامته الغالبة في الفارسية
ان يكون مبدؤاً بلفظة (می)
نحو (میخورد) و (میند)
و علامته في العربية ان يقبل
دخول لم عليه نحو (لم يأكل)
و (لم يضرب) و (لم تجلس)

— الامر —

مادل "على الطالب في الحال نحو

يَضْرِبُ

افعل

اَقْرَأْ

میخوری

مینیم

مینشینم

و علامت آن در عربی آنست که
لفظ (لم) قبول کند مانند
(لم یکن) و (لم یشرَب).
و اما در فارسی علامت آن
بودن لفظ (می) در غالب
میباشد مانند (مینم)
و (میخورم)

— امر —

آنست که دلالت کند بر طلبیدن
چیزی در حال حاضر چون

بزن

بکن

بخوان

کل

— الحرف —

هو مادل على معنى في غيره
ولم يقترن بزمان نحو

من

في

الى

— في اقسام الاسم —

الاسم على قسمين . عام .
وخاص . فالعام . هو ما شمل
الاشخاص او الاشياء التي
من جنس واحد ويسمى
(اسم جنس) وذلك نحو

رجل

امراة

بخور

— حرف —

آنست که دلالت بر خودي
خود نداشته باشد و مقترن
بزمانی هم نباشد چون .

از

در

تا

— در اقسام اسم است —

اسم بر دو قسم است . عام .
وخاص . اسم عام . آنست
که تمام اشخاص با اشیاء هم جنس
را شامل شود و انرا (اسم
جنس) می نامند چون .

مرد

زن

اسد

شیر

دار

خانه

والخاص : هو ما يدل على
شخص او شيء واحد معين نحو

اسم خاص آنست که بر یک
شخصی یا یک چیز معینی
دلالت کند چون

زید

زید

بغداد

بغداد

— في المفرد والجمع —

— در مفرد و جمع است —

المفرد : هو ما دلّ على واحد
نحو

مفرد : آنست که دلالت کند
بر یکی چون

کتاب

کتاب

شجرة

درخت

اسد

شیر

رجل

مرد

الجمع : ما دلّ على ما فوق
الاثنين نحو

جمع : آنست که دلالت از دو
بپایا کند مانند

اسود

شيران

رجال

صردان

كتب

کتابها

احجار

سنگها

وعلامة الجمع في العربية لفظة

وعلامة جمع در عربيت لفظ

(ون) او (ين) تزداد في آخر

(ون) يا (ين) با آخر کلمه

الكلمة فنقول مثل شاكر

ملحق شود که در مانند شا کر

(شاكرين) او (شاكرون)

(شا کرين) يا (شا کرون)

وفي مثل عاقل (عاقلون) او

ميکوني و در مانند عاقل

عاقلين : ويسمى هذا الجمع

(عاقلون) يا (عاقلين)

(جمع تصحيح) وماعدا هذا

ميکوني و اين جمع را (جمع

الجمع يسمى « جمع تكسير »

تصحيح) مي نامند و غير از

نحو « احجار » وهو جمع

اين جمع (جمع تکسير)

حجر و « كتب » جمع كتاب ..

مي نامند چون در جمع حجر

واما علامة الجمع في الفارسية

(احجار) ميکوني و در جمع

فهي لفظة « آن » او « ها »

کتاب (کتب) ميکوني ..

تُزاد فی آخر الکلمه : اما
لفظة « آن » فهي مخصصة
بالحيوانات وبعض الصفات
ولا يجوز استعمالها في الجمادات
والنباتات . فتقول في جمع
« مرد » « مردان » : وفي
جمع « شیر » « شیران » : واما
لفظ « ها » فيجوز استعمالها
لجميع فتقول في الحيوانات
« مردها » و « شیرها » وفي
الجمادات و غیرها « سنگها »
و « درختها » : و اذا اتفق
في آخر الكلمة الفارسية هاء
ساكنة مثل « زنده » و « بنده »
فان اردت جمعها باللفظة « آن »
فتبدل الهاء كافاً فتقول

و اما علامة جمع در فارسی
آنست که لفظ (ها) یا (آن)
با آخر کلمه ملحق شود : اما
لفظ (آن) که در حیوانات
و بعضی از صفات استعمال
شود و جایز نیست استعمال آن
در جمادات و نباتات پس میگوئی
در جمع مرد (مردان) و در
جمع شیر (شیران) : و اما
لفظ (ها) از برای همه
استعمال شود پس در حیوانات
« مردها » و « شیرها »
میگوئی و در جماعات و غیر
آن « سنگها » و « درختها »
میگوئی : و هرگاه در آخر کلمه
هاء ساکنه باشد در جمع به

زندگان - و - بندهگان -
و اذا اردت جمعها بلفظة -ها-
فتحذف الهاء الساكنة وتقول
- زندها - و - بندها

« آن » بكاف فارسی بدل شود
که در مانند « زنده » « زند »
گان « میگوئی و در مانند
بنده « بندهگان » میگوئی
و اگر خواسته باشی بلفظ
« ها » جمع کنی ها، ساکنه
را حذف میکنی و میگوئی
« زندها و بندها »

— المعلوم والمجهول —

الفعل المعلوم ما ينسب لفاعله
نحو

ماضي	فتح الباب زيد
	قتل الناس الطمع
	يضر بني والدي
مضارع	يسرقني اخي

الفعل المجهول ما ينسب فعل

— معلوم و مجهول —

فعل معلوم آنست که بفاعله
نسبت داده شود چون

ماضي	زيد در را واز گرد
	طمع مردم را گشت
	پدرم مرا ميزند
مضارع	برادرم مرا ميبرد

فعل مجهول آنست که بمفعول

لمفعوله نحو

فُتِحَ الباب

ماضي

قُتِلَ الناس

يُضْرَبُ والدي

مضارع

يُسْرَقُ اخي

ولا يبنى فعل الا امر المجهول

نسبت داده شود چون

در باز شد

ماضي

مردم گذشته شدند

پدرم زده میشود

مضارع

برادرم زردیده میشود

و فعل امر نسبت بمجهول

نمیشود

— مصدر —

— المصدر —

مصدر مانند فعل است بدلالات

بر حدث و آن اصل مشتقات

است و در عربی علامت آن

آنست که سوئی تصریف فعل

واقع شود چون — ضرب

يضرب (ضرباً) یعنی (زدن)

و در فارسی مصدر آنست که

آخر فعل گذشته را بنویسند

المصدر كالفعل في دلالة على

الحدث وهو اصل المشتقات

و علامته في الفارسية ان تحرك

آخر الفعل الماضي بالفتحة

و تزيده نوناً فتقول في ضرب

(زدن) و في قتل (كشتن) :

و في العربية المصدر هو الذي

يبنى ثانياً في تصریف الفعل

ای تقول قَتَلَ یقتل (قتلاً)
و مجلس یجلس (جلساً)
و اکل یا کُل (اکلاً)

— اسم الفاعل —

هو مادل علی حدث فاعله
و علامته فی الفارسیة ان یگون
مختومة بلفظة (نده) فتقول
فی ضارب (زننده) و فی
قاتل (کشتهنده) : و اما فی
الربیة فعلامته ان یأنی علی
وزن (فاعل) او (مفعول)
نحو

ضارب

قاتل

مفعول

حرکت دهیم ولفظ (ن)
با و متصل کنیم که در مانند
زد (زدن) میگوئیم و در
مانند کشت (کشتن) میگوئیم

— اسم فاعل —

انست که بر حدی و فاعل آن
دلالت کند و علامه آن در
عربی انست که بر وزن (فاعل)
یا (مفعول) واقع شود مانند
(قائم) و (مکرم) : و در
فارسی علامات آن انست که
کلمه بلفظه (نده) مختوم باشد
چون

زننده

گوینده

فرستنده

معطی

-- اسم المفعول --

هو ما دلّ علی حدث وعلی
ما وقع علیه الفعل وعلامته
فی الفارسیة ان یکون مختوماً
بالحاء ولفظة (شده) فتقول
فی مأ کول (خورده شده)
وفی مقتول (کشته شده)
واما فی العربیة فهو ان یأتی
علی وزن (مفعول) او (مفعّل)
نحو

دهنده

-- اسم مفعول --

آنست که بر حدی و بر آنکه
کار بر آن واقع شده دلالت
کند : و علامت آن در عربی
آنست که کلمه بر وزن (مفعول)
واقع شود مانند (مضروب)
و (مقتول) یا بر وزن (مفعّل)
واقع شود مانند (مُکرم)
و (مُعطی) : و در فارسی
علامت آن آنست که در آخر
کلمه لفظ هاء و (شده) ملحق

شود چون

گرفته شده

کشته شده

فرستاده شده

مأخوذ

مقتول

مُرسل

معطی

— افعال التفضیل —

فی الفارسیة هو ان تكون
الكلمة منتهية بلفظ (تر)
او (ترین) فتقول في اكبر
(بزرگتر) او (بزرگترین)
وفي اصغر (کوچکتر) او
(کوچکترین) : وفي العربية
كلمة تقع على وزن « افعال »
نحو اكبر واصغر واعلم وافضل
واحسن

— احكام الصفات —

الصفة كلمة تبين حال الاسم
وكيفية نحوه رجال عاقون
ويشترط في العربية ان تطابق

داده شده

— افعال تفضیل —

در عربی کلمه ایست بوزن
« افعال » واقع شود مانند
« اکبر » و « اصغر » : و در
فارسی افعال تفضیل آنست که
در آخر کلمه لفظ « تر »
یا « ترین » ملحق شود که
در مانند

کوچک و بزرگ « کوچکتر »
یا « کوچکترین » و « بزرگتر »
یا « بزرگترین » میگوئی

— حکم صفات —

صفت کلمه ایست که حالت
و چگونگی اسم را بیان نماید
مانند « مردان خردمند »

الصفة موصوفها في الاعراب
 والتذكير والتأنيث والافراد
 والتثنية والجمع تقول « زيد
 قائم » و « هند نائمة »
 و « الزيدان قائمان » و « الزيدون
 قائمون » و « الهندات قائمات »
 وليس في الفارسية اعراب
 ولا تثنية ولا فرق بين المؤنث
 والمذكر ولا يشترط فيها
 مطابقة الوصف لموصوفه
 فتقول في الرجال الكبار
 « مردان بزرگ » وفي الاطفال
 الصغار « بچه‌ای کوچک »

— ضمير واقسامه —

الضمير مادل على متکلم . او
 مخاطب . او غائب وهو على

وصف در عربیت باید مطابق
 موصوف باشد چه در ترکیب
 وجه در تأنیث و چه در تذکیر
 و چه در افراد و تثنیه و جمع ؛
 و اما در فارسی ترکیب و تثنیه
 نیست و نیز فرق نیست در
 تأنیث و تذکیر و همچنین
 شرط نیست که صفت مطابق
 موصوف باشد که در وصف
 آقایان (آقایان بزرگ) و (آقایان
 بزرگان) میگوئیم و در وصف
 بچه‌گان (بچه‌گان کوچک)
 میگوئیم

— ضمير واقسام آن —

ضمير انست که دلالت کند
 بر متکلم یا مخاطب یا غائب

قسمین متصل و منفصل :

﴿ المتصل هو الذي لا يستقل

بنفسه نحو ﴾

مضی ن — متکلم

مضی ت — مخاطب

یمضی . . — غائب

مضی نا — متکلمین

مضی تم — مخاطبین

یمضی ون — غائبین

قرطاسی — متکلم

قرطاسک — مخاطب

قرطاسه — غائب

قرطاسه نا — متکلمین

قرطاسه کم — مخاطبین

قرطاسه هم — غائبین

و آن بر دو قسم متصل و منفصل :

﴿ متصل آنست که تنها ذکر

نحو اهد شد چون ﴾

رفته م — متکلم

رفته ی — مخاطب

میرو د — غائب

رفته یم — متکلمین

رفته ید — مخاطبین

میرو ند — غائبین

کاغذ م — متکلم

کاغذت — مخاطب

کاغذش — غائب

کاغذ مان — متکلمین

کاغذتان — مخاطبین

کاغذشان — غائبین

﴿ والمنفصل هو الذي يستقل

بنفسه نحو ﴾

انا — متكلم

انت — مخاطب

هو — غائب

نحن — متكلمين

انتم — مخاطبين

هم — غائبين

﴿ اسم الموصول ﴾

الموصول : كلمة توصل الجملة

الاولى بالثانية « وهو »

الذي — المفرد

الذين — للجمع

من — لمن لا يمتل

ما — لمن لا يمتل

فنقول في الذي والذين « جاء

﴿ ومنفصل آنست که ذکر

شود چون ﴾

من — متکلم

تو — مخاطب

آن — غائب

ما — متکلمین

شما — مخاطبین

ایشان — غائبین

﴿ اسم موصول ﴾

موصول کلمه ایست که قسمتی

از عبارت را بقسمت دیگر وصل

کند « وای »

آنکه — بر مفرد

آنانکه — بر جمع

که — از برای عاقل

چه — بر غیر عاقل

الذي ضربته او الذين ضربتهم
 وفي من - جاء من احبه -
 وفي ما - فهمت ما قال -
 و - ما قالوا -

بس میگوئی درانگه و ازانگه
 «آمدانگه زدمش» «وانانگه
 زدمشان» و در که «آمدانگه
 دو سش دارم» و در چه
 فهمیدم آنچه گفتند، و آنچه
 گفت

﴿ اسم الإشارة ﴾

اسم الإشارة هو ما يشار به
 للقريب أو للبعيد وكل منها
 اما للمفرد او للجمع نحو
 هذا - للمفرد القريب
 هؤلاء - للجمع القريب
 ذلك - للمفرد البعيد
 اولئك - للجمع البعيد

﴿ اسم اشاره ﴾

اسم اشاره کلمه ایست که باو
 اشاره بنزدیک یا دور کنند
 و هر کدام از اینها یا از برای
 مفرد یا از برای جمع مانند
 این - بر مفرد نزدیک
 اینها - بر جمع نزدیک
 آن - بر مفرد دور
 آنها - بر جمع دور

— الاستفهام —

ادوات الاستفهام کلمات
یستفهم بها عن المقصود نحو

هل — قام زید

من — کان عندک

کم — مرة اتیت

این — اخوک

لماذا — أعطیت

أ — انت قلت

متی — یأتی

ما — یکون

ای — الناس احسن

— الظرف —

الظرف علی قسمین : مکانی .

وزمانی (فالزمانی) نحو

فوق

— الاستفهام —

ادوات استفهام کلماتی هستند
که سؤال و پرسش را برسانند چون

آیا — زید باشد

کی — بود پیشی تو

چند — دفعه آمدی

کجا — برادرت

چرا (برای چه) داده‌ای

مگر — تو گفتی

کی — می‌آید

چه — میشود

کدام — مردم بهتر

— ظرف —

ظرف بر دو قسم است : مکانی

وزمانی : (مکانی) مانند

بالا

پائين	تحت
جلو	أمام
عقب	وراء
راست	يمين
چپ	شمال
نزد	عند
پيش	لدى
دوبرو	مقابل
سمت	الجهة
کنار	الجانب
(زمانى) مانند	(والزمانى) نحو
روز	يوم
فردا	غدا
ديگرو	امس
پريوز	قبل امس
پس فردا	بعد غدا

قبل	پیش
بعد	پس
لیل	شب
نهار	روز
ضحی	چاشت
شهر	ماه
اسبوع	هفته
سنة	سال
دهر	روزگار
(ایام الاسبوع)	(روز های هفته)
السبت	شنبه
الاحد	یک شنبه
الاثنين	دو شنبه
الثلاثاء	سه شنبه
الاربعاء	چهار شنبه
الخميس	پنج شنبه

الجمعة

— الفصول الاربعة —

الصيف

الشتاء

الربيع

الخريف

— اسماء الحركات —

الضمة —

الرفع —

الفتحة —

النصب —

الكسرة —

الجر —

المدة —

— حروف الجر —

حروف الجر هي التي تدخل

جمعه

— چهار فصل —

تابستان

زمستان

بهار

پائیز

— نامهای حرکات —

پیش

در پیش

زیر

دو زیر

زیر

دو زیر

کشیده

— حروف جر —

حروف جر است که بر اسماء

على الاسماء : نحو

من - الكوفة

الى - البصرة

في - الدار

عن - الناس

ل - زيد

* حروف العطف *

و

ثم

ايضاً

كذا

كذلك

مع

* حروف النفي *

ليس

لم - لن - ما

داخل شود چون

از - کوفه

تا - بصره

در - خانه

از - مردم

بر - زيد

* حروف عطف *

و

باز

نیز

چنین

همچنین

با

* حروف نفي *

نیست

نه

نحو (ایس زید جالسا)

و - ولم یقم علی -

و - لن ارید -

و - ما قدم -

- انہی -

لا

نحو - لا تفعل -

و - لا تفعلوا -

و - لا یفعلوا -

- الامر -

(ل)

نحو - لیفعل -

و - لیقتلوا -

- الشرط -

لو - اذا - ان

نحو - لو جئتني اعلمك -

چون (زید نشینندہ نیست)

و - علی پائید شود -

و - نمیخواهم -

و - نہ نشست -

- نہی -

ن - م

مانند - نکن -

و - مہ - نکنید -

و - نہ - نکنند -

- امر -

- ب -

مانند - بکنند -

و - بکشند -

- شرط -

اگر

چون - اگر آمدی یادت میدهم -

و - اذا جاست آجلس -

و - ان ضربتي آهرب -

— التني —

ليت

نحو - ليتني كنت ترابا -

— الترجي —

لعل

ءى

نحو - لعل حبيبي يائي -

و - عسى ان اعلم -

— التوكيد —

كل - اجمع -

نحو - قام الناس كلهم -

و - رأيت الناس اجمعين -

— الاستثناء —

الا - سوى - عدا -

و - اگر نشستی منشینم -

و - اگر مرازدی دیگر وزم -

— تمنی —

کاشک

چون - کاشک خاک بودم -

— ترجی —

شاید

گویا

چون - شاید دوستم میآید -

و - گویا یاد میگیرم -

— توكيد —

همه

چون - همه مردم باشدند -

و - همه مردم مرادیدم -

— استثناء —

مگر

--- غیر ---

نحو - قام الناس الأ زید -

او (عدا زید) او (سوی

زید) او (غیر زید)

- النداء -

- یا -

فی العربية يتقدم حرف النداء

على المنادي تقول (يارباه)

و (يا الله) وفي الفارسية

حرف النداء يقع في آخر

المنادي

- کلمات الایجاب -

نعم

ای

اما نعم فتقع جواباً لمن

ینادی شخصاً نحو - یا حسن

غیر -

چون - مردم باشد ندیدم اگر زید

- یا - مردم شدند غیر

از زید -

- نداء -

- ۱ -

در عربیت حرف نداء مقدم

بر منادی واقع شود و در

فارسی بعکس خواهد شد

مانند (پروردگارا)

و (خدایا)

- کلمات جواب -

ها

آری

اما (ها) واقع شود در

جواب کسی که شخصاً را

فیقع الجواب - نعم -

واما (ای) فتقع جواباً للاستفهام

غالباً نحو (عملت خیراً) ؟

فیقال فی الجواب - ای -

صدا کند چون (حسناً) در

جواب او (ها) واقع شود

واما (آری) در جواب

استفهام در غالب واقع شود

مانند (ایانیکی کردی)

در جواب آن - آری - واقع

شود

(النسبة)

(ی)

هی فی العربیة والفارسیة

سواء تَنَوَّلَ .

(نسبت)

(ی)

وآن در عربی و فارسی مثل

هم میگردنی

- طهرانی -

- بغدادی -

- شیرازی -

- طهرانی -

- بغدادی -

- شیرازی -

کلمات متفرقة

ابدأ - هیچ | جهراً - اشکاراً

مطالعات	—	بهیچ وجه	تاره	—	باری
بتاناً	—	بهیچ رو	اسفناً	—	دریغاً
اصلاً	—	هرگز	حبیباً	—	زهی
جبراً	—	زورکی	البته	—	بی چون و چرا
بغتة	—	ناگاه	بلا شك	—	بی گمان
شفاهاً	—	زبانی	نحو	—	چون
مستعجلاً	—	شتابان	مثل	—	مانند

وجود

هست

(العدد)

(عدد)

العدد کلمة تبين مقدار المعداد وهو على قسمين اصلي ووصفي
 العدد کلمه ايست که شماره را بيان نمايد و آن بر دو قسم
 است اصلي ووصفي

— الاصيلي —	— اصلي —	— الاصيلي —	— اصلي —
واحد	يك	احد عشر	يازده
اثنين	دو	اثني عشر	دوازده

سه	ثلاثة	سه	ثلاثة عشر	سيزده
چهار	اربعة	چهار	اربعة عشر	چهارده
پنج	خمسة	پنج	خمسة عشر	پانزده
شش	ستمّة	شش	ستمّة عشر	شانزده
هفت	سبعة	هفت	سبعة عشر	هفده
هشت	ثمانية	هشت	ثمانية عشر	هيجده
نه	تسعة	نه	تسعة عشر	نوزده
ده	عشرة	ده	عشرون	بيست

واحد وعشرون	بيست ويك
اثنان وعشرون	بيست و دو
ثلاثة وعشرون	بيست و سه
اربعة وعشرون	بيست و چهار
خمسة وعشرون	بيست و پنج
ستمّة وعشرون	بيست و شش
سبعة وعشرون	بيست و هفت
ثمانية وعشرون	بيست و هشت

أسماء وعشرون

ایست و نه

الذوق

المسجد

واحد وثلاثون

سی و یک

(وہی کہنا تقدم الاحاد علی

(وہمچین آحاد راقم)

العشرات بعكس الفارسي)

هیداری بر عشرات بهکس

(فارسی)

اربعون

۱۴۳۰

تسمون

نور

خمسون

وہابیہ

مائة



المستوفى

شعبه

مائة وواحد

صد ویک

سید

مفتاد

مائة واثنان

صل و دو

قانون

هشاد

مائة وثلاثون

4-20-68

وهكذا تقدم لفظ المائة على

وہ چینی لفظ صد و اقدم

الاحاد كالفارسية

مسئله‌ی برآورد مانداری

ماہنامہ

دو صد (دویست)

မိုးလင်း

$$(u_1, u_2, \dots, u_n)$$

اربعهائة	چهار صد	تسعمائة	نه صد
خمسمائة	پنج صد (یا نصف)	الف	هزار
ستمائة	شش صد	الفان	دو هزار
سبعمائة	هفت صد	ثلاثة آلاف	سه هزار
ثمانمائة	هشت صد	عشرة آلاف	ده هزار

و هكذا تقدم لفظة الآحاد | و همچنین تقدیم میکنی الفاظ
على الآلاف | آحاد را بر لفظ هزار

(الكسور)	(كسور)	(الكسور)	(كسور)
نصف	نیم	سدس	شش يك
ثلث	سه يك	سبع	هفت يك
ربع	چهار يك	ثمان	هشت يك
خمس	پنج يك	تسع	نه يك
عشر	ده يك		

(امثلة فعل گذشته)

بود . شد

(امثلة الفعل الماضي)

كان . صار

فَعَلَ . صَنَعَ

کرد . ساخت

طار . جاء

پرید . آمد

(المتكلم)

(بر متکلم)

اخَذْتُ . اعطيتُ

گرفتم . دادم

اشتریتُ . بعث

خریدم . فروختم

وقفتُ . قعدتُ

باشدم . نشستم

(المخاطب)

(بر مخاطب)

ضربتُ . نظرتُ

زدی . دیدی

مشیتُ . صعدتُ

واره رفتی . بالا رفتی

نزلتُ . وصلتُ

پائین رفتی . رسیدی

(المتكلمين)

(بر متکلمین)

قلنا . قرأنا

گفتم . خواندیم

كتبنا . رجعنا

نوشتیم . برگشتیم

ضحكنا . بكينا

خندیدیم . گریه کردیم

(المخاطبين)

(بر مخاطبین)

وكتبتم . سئتم

سوار شدید . پرسیدید

اکلم . اردتم

خوردید . خواستید

عصرتم . رکظتم

فشاردید . دویدید

(لاغائبین)

(برغائبین)

ناموا . استیقضوا

خوابیدند . بیدار شدند

سقطوا . عدوا

افتادند . شمرند

تکاموا . نظروا

سخن گفتند . نگاه کردند

(الماضی المجہول)

(ماضی مجهول)

قُتِلَ . قُتِلْتُ

کشته شد . کشته شدم

قُتِلْتِ . قُتِلْنَا

کشته شدی . کشته شدیم

قُتِلْتُمْ . قُتِلُوا

کشته شدید . کشته شدند

(امثلة الفعل المضارع)

(امثلة فعل مضارع)

يَكُونُ . يَصِيرُ

میباشد . میشود

يَفْعَلُ . يَصْنَعُ

میکنند . میسازد

يَقْرَأُ . يَكْتُبُ

میخواند . مینویسد

(للمتكلم)

(بر متکلم)

أَقُولُ . أَمْشِي

میگویم . راه میروم

اطیر . اضرِبُ

مبیرم . میزنم

اصعدُ . انزلُ

بالا میروم . پائین میروم

(للمخاطب)

(بر مخاطب)

تتكلم . تصدیح

سخن میگوئی . صداه میکنی

تنظر . تفعل

نگاه میکنی . میکنی

تمزق . تخیط

پاره میکنی . میدوزی

(للمتكلمین)

(بر متکلمین)

نشتري . ندیع

میخریم . میفروشیم

نأخذ . نعطي

میگیریم . میدهیم

نسد . نفتتح

میبندیم . واز میکنیم

(للمخاطبین)

(بر مخاطبین)

تزرعون . تحصدون

میکارید . میکاروید

تطحنون . تخبزون

آسیاب میکنید . میپزید

تأكلون . تشكرون

میخورید . سپاس میکنید

(للغائبین)

(بر غائبین)

ینظرون . ینکون

نگاه میکنند . گریه میکنند

یَضْحَكُونَ . اِسْتَأْنُونَ

یَقُومُونَ . یَقْعُدُونَ

(المضارع المجہول)

يُطَاطَبِخُ . اُضْرَبُ

تُؤْخَذُ . يُكْسَرُ

نُقَلَّ . يُحْرَقُونَ

(امثلة فعل الامر)

(للمفرد)

اقْرَأْ . اَكْتُبْ

اسْتَنْ . اصْنَعْ

انْظُرْ . اسْمَعْ

(للجمع)

افْعَلُوا . كُونُوا

كَلُوا . اقْعُدُوا

(امثلة اسم الفاعل)

(المفرد)

مُخْلِذٌ . مَيِّكُفَنَدُ . مَيِّپَرَسَنَدُ

پامیشوند . میانشینند

(مضارع مجهول)

پخته میشود . زده میشود

گرفته میشود . شکسته میشود

کشته میشود . سیخته میشود

(امثلة فعل امر)

(بر مفرد)

بنخوان . بنویس

بپرس . بساز

نگاه بکن . بشنو

(بر جمع)

بکنید . بشوید

بنخورید . بنشینید

(امثلة اسم فاعل)

(مفرد)

فَاعِل	کُننده
جَالِس	نشیننده
قَائِم	ایستنده
مُرْسِل	فرستنده
(الْجَمْع)	(جَمْع)
رَاكِبُون	سوار شدگان (۱)
جَالِسُون	نشینندگان
قَاتِلُون	کشنندگان
ضَارِبُون	زندگان
آخِذُون	گرفتندگان
(امثلة اسم المفعول)	(امثلة اسم مفعول)
(المفرد)	(مفرد)
مَأْخُوذ	گرفته شده
مَقْتُول	کشته شده

(۱) في الاصل (سوار شده آن) لكن تقلب الهاء گافا

عند الحاق علامة الجمع كما مر في آخر (باب المفرد والجمع)

زده شده	مضروب
(جمع)	(الجمع)
خورده شده گان	مأكولون
زده شده گان	مضروبون
افتاده شده گان	ساقطون
﴿ امثلة اسم تفضيل ﴾	﴿ امثلة افعال التفضيل ﴾
داناتر	اعلم
بزرگتر	اكبر
پاكيزترين	اطهر
بالا ترين	اعلى

(امثلة مصادر)

(امثلة المصادر)

حروف الالف

خوشدل بودن	الابتهاج	دور شدن	الابتعاد
تمام کردن	الانعام	از سر گرفتن	الابتداء
پیوستن	الاتصال	فرستادن	الابحاث

الاتفاق	اتفاق کردن	الاختيار	گزیدن
الاتلاف	تلف کردن	الادرک	پی بردن
الاتکاء	تکیه کردن	الاذیة	رنجیدن
الاجتهاد	کوشیدن	الارائة	نگاه کردن
الاجتماع	جمع شدن	الاستواء	پخته شدن
الاجبار	بیگمار کردن	الاساءة	بد کردن
الاحتراس	پاسبانی کردن	الاستقبال	پیش وازی کردن
الاحتكاك	سایشیدن	الاستيقاض	بیدار شدن
الاحتراز	پرهیز کردن	الاستعمال	بکار گرفتن
الاعاطاة	فربا گرفتن	الاستقامة	ایستادگی
الاحتراق	سوختن	الشراء	خریدن
الاحتواء	فرا گرفتن	الاشراق	افروختن
الاحتقار	خار کردن	الاصرار	سماجت کردن
الاخذ	گرفتن	الاضطراب	تپش آمدن
الاخفاء	پنهان کردن	الاضطجاع	خوابیدن
الاخراج	بیرون کردن	الاطلاع	آگاه گشتن

الاعانة	کماک کردن	الانتخاب	برگنیدن
الاعتیاد	عات کردن	الانطفاء	خاموش شدن
الاغماء	بیهوش شدن	الانتظار	انتظار کشیدن
الاقتدار	توانستن	الانبساط	شاد شدن
الاعانه	یاری نمودن	الانکسار	شکستن
الاکل	خوردن	الانفجار	جدا شدن
الالتهاب	پناه آوردن	الانفجار	درگرفتن
الالتقاء	به هم رسیدن	الانشقاق	دریدن
الالتهاب	شعله گرفتن	الاثبات	رستن
الامتلاء	پُر شدن	الانصراف	بدروشدن
الامر	فرمودن	الانتباه	بیدار شدن
الانتفاخ	آماس شدن	الانتقال	جایجا شدن
الانحناء	خمیدن	الایصال	رسانیدن

حروف الباء

البرق (اللمع) درخشیدن | البري للقلم تراشیدن

البزم (الفضل)	تابیدن	البقاء	ماندن
البسط	گستردن	البكاء	گریستن
البشارة	مژده دادن	البناء	بنائی کردن
البصق	تُف کردن	البلع	قوت دادن
البطر	ناسپاسی کردن	البل (الترطیب)	تر کردن
البوس (التقبيل)		بوسیدن	(ماچ کردن)
البول		شاشیدن	
البيع		فروختن	

حروف التاء

التأخي	برادر شدن	التجربة	آزمودن
التأخير	پس انداختن	التحشاء	آروغ زدن
التألم	رنجیدن	التجلد	خورداری کردن
التبريد	سرد کردن	التجفيف	خوشك کردن
التثائب	دهن دره کردن	التجنيد	قشون گرفتن
التثقيب	سفتن	التجسس	پيجویی کردن

التحريم	گراستن	التحريم	سپردن
التحضير	آماده کردن	التحضير	سوار شدنی کردن
التعقيب	حیران ماندن	التعقاد	بهم دیگر خوردن
التعرك (الاهتزاز)	جنبانیدن	التصديق	تصديق کردن
التلاؤ	درخشیدن	التصادف	برخوردن
التخايل	رها نیدن	التصفيق	دستک زدن
التدوير	گرداندن	التطويل	دراز کردن
التدخين	دود کردن	التعلم	یاد گرفتن
التذويب	گداختن	التعاطف	آه و خن
التربية	پروریدن	التعب	مانده شدن
الترقيق (الترفيف)	باریک کردن	التعريه	لغو شدن
الترخي	سستی کردن	التغطية	پوشیدن
التزبن	اراستن	التفرج	تماشا کردن
التزويق	پیراستن	التفريغ	تهی کردن
التزوير	ساز زدن	التفتيش	وارسی کردن
التسليمه	دانداری کردن	التفصيل	اشکار نمودن

التفویض	واگذار نمودن	التأوت	آغوشن
التقابل	دو برو شدن	التمنی	آرزو نمودن
التقطیر	چکانیدن	التشیط	شمانه کردن
التقلیب	برگردانیدن	التمطی	خمیازه کشیدن
التقرب	نزدیکی شدن	التقدم	پشمان شدن
التعطیم	تکه تکه کردن	التنزیل	فرو آوردن
التکسیر	شکستن	التسظیف	پاک کردن
التکذیب	دروغگو ساختن	التوسیخ	چرک شدن
التکاسل	تنبلی کردن	التوصیة	سپردن
التکدیر	ازردن	التواني	سستی کردن
التهافت		دوی هم ریختن	

حرف التاء

الثبات	ایستادگی کردن	الثقب	سوراخ کردن
الثقل	سنگین شدن	الثنی	دو شدن
الثقة	امیدواریدن	الثناء	ستودن

حرف الجيم

الجدال	جنگ کردن	الجلب	اوردن
ال جذب	کشیدن	الجالوس	نشستن
الجر	کشیدن	الجمع	گردد کردن
الجریان (السیل)	جاری شدن	الجوع	گرسنه شدن
الجرح	زخم شدن	الجرأب	گرشدن
الجعاع	کردن	الجفاء	ستم کردن
الجفل (النفور)	تومیدن	الجنایه	گناه کردن
الفسارة		تجری کردن	

حرف الحاء

الحبالة للمرأة	ایستادن شدن	الحصد	درو کردن
الحجز	حجز کردن	الحصول	یافتن
الحمد	تحمید کردن	الحفر	کنندن
الحرب	جنگ کردن	الحفظ	نگاه داشتن
الحراسة	پاسبانی کردن	الحقد	کینه نمودن

الحك	خاریدن	الحمل	ورد داشتن
الحكي	گفتن	الحنى (التعذب)	خمیدن
الحلق للرأس	تراشیدن	الحياه	شهرم کردن
الحلم	خواب دیدن	الحياة	زیستن
الحل	باز کردن	الحياكة	بافتن
الحلب	دوشیدن	الحياطة	کساره گرفتن
	الحمس		بریان کردن

حرف اخطاء

الخدیمة	فریب دادن	الخرد	فهرستن
الخروج	بیرون آمدن	الخلاص	تمام شدن
الخدش	زخم کردن	الخلق	آفریدن
الخمارة	زیان کردن	الخلط	آمیختن
الخنوع	فروتن شدن	الخلق	خفه کردن
الخطأ	قصور کردن	الخوف	ترسیدن
الخطيب	ربودن	الخطیطة	دوختن

الخیانة

خیانت کردن

حرف الدال

الدخول	تورفتن	الدلال	عشوہ کردن
الدعس	فشاردن	الدوران	گردیدن
الدفن	دفن کردن	الدهن	روغن مالیدن
الدق	کوبیدن	الدين	نسیه دادن

حرف الذال

الذبح	سربویدن	الذهب	رفتن
الذكر	یاد کردن	الذعر	ترسیدن
الدم	بدگفتن	الذكاء	هوشیار شدن
الذوق	چشیدن	الذبول	پژمردن

حرف الراء

الرح	سود کردن	الرجاء	خواهش کردن
الربط	بستن	الراحة	آسوده شدن
الرجوع	برگشتن	الرجف	لرزیدن

رقصیدن	الرقص	امیدوار شدن	الرجاء
غنودن	الرقده	برگردانیدن	الرد
دویدن	الركض	نم دادن	الرشح
سوار شدن	الركوب	پاشیدن	الرش
افکندن	الرمی	راضی شدن	الرضاء
دیدن	الرؤية	شیر نوشانیدن	الرضاعة
گروگدازدن	الرهن	بلند کردن	الرفع
خون آمدن		الرعاف	

حرف الزاء

عروسی کردن	الزواج	کاشتن	الزرع
ناپدید شدن	الزوال	منع کردن	الزجر
افزوده شدن	الزيادة	آغزیدن	الزلق
دیدار کردن	الزيارة	رنجیدن	الزعل

حرف السين

العمامة (الضجر) زاری بودن السب (الشتم) بد گفتن

شنا کردن	السباحة	جو شانیدن	الساق
پوشیدن	الستر	تاراج کردن	السلب
نرم کردن	السحق	پوست کنیدن	السلخ
بستن	السد	شنیدن	السمع
دزدی کردن	السرقة	تیز کردن	السن
سرفه کردن	السعال	پرسیدن	السؤال
آبیاری کردن	الستي	فراموش کردن	السهو
خاموش شدن	السكوت	راه یافتن	السير

حرف الشين

سیر شدن	الشعب	کار کردن	الشغل
خرخره کردن	الشخير	مهربانی کردن	الشفقة
آشامیدن	الشرب	شفاعت کردن	الشفاعة
خریدن	الشراء	بوئیدن	الشم
الشنق		دار کشیدن	

حرف الصاد

الصبر	شکیبائی کردن	الصالح	آشتی کردن
الصبب، النكب	ریختن	الصبیل (للخیل)	شیبچه زدن
الصبغ	رنگ کردن	الصیام	دوزه گرفتن
الصدفه	بر خوردن	الصید	شکار کردن
الصراخ	فریاد کردن	الصیورة	شدن
الصلاة	نماز خواندن	الصيانة	نگه داری کردن

حرف الضاد والطاء

الضحك	خندیدن	الطبع	چاپ زدن
الضرب	زدن	الطابخ	پختن
الضعف	لاغر شدن	الطاحن	آسیاب کردن
الضم	آغوش کشیدن	الطرد	تاراندن
الضياع	گشتن	الطرق	درب زدن
الضغط	فشردن	الطافع (الفيض)	لبریز شدن
الضجر	بیتهایی کردن	الطلب	خواستن

الطامع	طامع کردن	الطیران	پریدن
الطهارة	پاکیزه شدن	الطلی	اندودن
الطواف	گشتن	الطی	تا کردن

حرف الظاء

الظما	تشنه شدن	الظفر	خامیاب شدن
الظن	پنداشتن	الظلم	ستم کردن
الظلام			تاریک شدن

حرف العين

العبادة	پرستیدن	العد	شمردن
العتق	آزاد کردن	العصر	فیشاردادن
العجز	بستوه آمدن	العض	گزیدن
المعجزة	شتاب کردن	المطاء	دادن
المجن	خمیر کردن	العطاس	عطسه کردن
العراج	لنگیدن	العقونه	گنبدیدن
العرق	خوی کردن	العلم	دانستن

المعمل	کردن	المویل	فریاد کردن
	العماره		آباد شدن

حرف الغین

الغبین	مغبون شدن	الغلیان	جوشانیدن
الغرس	کاشتن	الغلق	بستن
الغربله	علاک کردن	الغمض	چشم بستن
الغرق	غرق شدن	الغناء	سرودن
الغزل	ریستن	الغبیلة	ریشک نمودن
الغسل	شستن	الغنا بالمال	توانگر شدن
الغش	فریب دادن	الغوص	فرورفتن
الغم	ازدوه شدن	الغیظ	خشمناک شدن

حرف الفاء

الفتح للباب	باز کردن	الفرح	خشنود شدن
الفت	ریزه ریزه شدن	الفرش	گسترده شدن
الفتق	شکافتن	الفرک	مالیدن

الفعل	کردن	الفهم	فهمیدن
الفلاحة	ازدگری کردن	الفحص	جستجو کردن
الفرار	گریختن	القطانه	زیرک شدن
الفكاهة	خوشدلی کردن	القطام	شیر ریدن

حرف القاف

القبول	ورزیدن	القلم	کنیدن
القتل	کشتن	القلي	سُرخ کردن
القراءة	خواندن	القطع	بریدن
القرض (الدين)	وام گرفتن	القناعة	قباحت کردن
القرص	نشکون گرفتن	القول	گفتن
القفز	جستن	القيام	برخواستن
القياس			پیمودن

حرف الكاف

الكبير	گردن کشی کردن	الكثرة	افزون شدن
المكتابة	نوشتن	الكراهة	دوست نداشتن

الکسر	شکستن	الکلام	گفتن
الکسل	سستی کردن	الکنس	دوختن
الکسب	کاسی کردن	الکیل	پیمانه کردن
	الکی	داغ کردن	

* حرف اللام *

اللبس	پوشیدن	اللب	بازی کردن
اللبط	تپیدن	اللف	پیشیدن
اللبس	لبسیدن	اللقط	برچیدن
اللمصق	چسبانیدن	اللمس	دستمالی کردن
اللطم	سبیل زدن	اللیاق	شایستن
اللدین		نرم شدن	

* حرف المیم *

المجىء	آمدن	المحادثة	حرف زدن
المحو	پاک کردن	المخط	فین کردن
المحبة	دوستی کردن	المخاطبة	گفته شنو کردن

المزايدة	برهم زياد کردن	المضغ	جویدن
المزاح	شوخی کردن	الطار	باریدن
المزج	قائى کردن	المعرفة	شناختن
المسح	بالک کردن	المعارضة	ايراد کردن
المسابقة	پيش جوتى کردن	المقصص	دل پيچیدن
المسك	گرفتن	المروور	گذشتن
المشاورة	مشوره کردن	المهارة	توانستن
المشى	راه رفتن	المواظبة	پابند بودن
المص	مکیدن	الموت	مُردن
المضايقة	تسك گرفتن	الميل	ميل کردن

* حرف النون *

النبت	رستن	النسيان	فراموش کردن
النتف	کنندن	النفذج	رسیدن
النخل (لاطحين)	پيختن	النظر	دیدن
النداء	صدا کردن	النفع	سودن

النفخ	دەيدن	النفخ	کم شدن
الزراع	بهانه کردن	الزراع	خواستيدن

﴿ حرف الواو ﴾

الوجع	درد کردن	الوجع	ايسنادن
الوزن	کشيدن	الوزن	افتادن
الوصد	رسيدن	الوصد	پناه بردن
الوضع	نهادن	الوضع	زائيدن

﴿ حرف الهاء ﴾

الهبه	بخشيدن	الهبه	مخراب شدن
الهبوب المريح	وزيدن	الهبوب المريح	گریختن
الهز		الهز	تکان دادن

﴿ حرف الياء ﴾

اليبس	خوشگيدن
اليأس	نا اميدي
اليمين	سوء گند

* الصفات المستعملة *

صَدَب .	سَدِخت	حَامِض .	دُارِش
سَهْل .	آسان	يَابِس .	خوشك
ثَقِيل .	سنگين	رَطَب .	تر
خَفِيف .	سَبَك	قَلِيل .	كم
جَيِّد .	خوب	كَثِير .	خیلی
رَدِء .	بد	طَوِيل .	بلند
صَافِي .	صاف	عَرِيض .	پهن
كَامِل .	گِلالود	قَصِير .	کوتاه
حَار .	گرم	عَمِيق .	گود
بَارِد .	سرد	نَاعِم .	نرم
غَالِي .	گران	خَشِين .	زبر
رَخِيص .	ارزان	جَدِيد .	تازه
حُلُو .	شیرین	عَتِيق .	کهنه
مُر .	تاخ	سَمِين .	چاغ
ضعیف		لاغر	

﴿الروحیات﴾

الله	خدا	الذنب	گناه
النبي	پیغمبر	الجنة	بهشت
الملائكة	فرشتگان	النار	آتش
الصلاة	نماز	الموت	مردنی
الصوم	روزه	الثواب	ثواب

﴿في اسماء اعضاء الانسان﴾

الرأس	سر	الاهداب	مُجكان
الدماغ	مغز	الحاجب	آبرو
الجمجمة	کلاه	البؤبؤ	ديده
الشعر	مو	الجنفن	پلك
الدوائب	کيسو	الانف	بين
الاذن	گوش	الخد	گونه
الجبهة	پيشانی	الشارب	سبيل
العين	چشم	الشفه	آب

الاصبع	ريش	الظفر	کَرُ
السن	دندان	الصدر	سینه
اللسان	زبان	الثدي	پستان
الفم	دهن	السر	ناف
الحنك	چانه	البطن	شکم
الوجه	صورت	الخاصرة	مهاو
الرقبة	گردن	المرارة	تلفه
الملتوم	گاو	المصران	رودها
الابط	بذل	السكرش	گپا
الكتف	شانه	القلب	دل
المضد	رازو	الطحال	سپرز
المرفق	آرنج	الحوصلة	چینه
الزند	مُج	الضلع	دنده
اليَد	دست	السكرج	جگر
الاصبع	انگشت	الفتخ	ران
الظفر	ناخن	الركبة	زانو

الرجل	پای	الورق	ریگ
كعب الرجل	باشنه	العصب	پی
العظم	استخوان	الروح	روان
اللحم	گشت	النفس	جان
الشحم	ربی	العقل	سخره
الدم	خون		

صفات الانسان

آخول	لوچ	اقرع	کچل
آفور	یکپشمی	احق	لجبار
اعمی	کور	کوس	کوسه
اعرج	شل - انگ	صحيح	تندرست
بصير	بینا	سقیم	مربض
احدب	گوژدار	حي	زنده
اخرس	گنگ	میت	مُرده
اطرش	کر	ضعيف	لاغر

قَوِيّ	قوانا	عجوز	پیرزن
جائع	گرسنه	طویل	بلند
عطشان	تشنه	قصیر	کوتاه
شابع	سیر	مربع	چارخانه
عاقل	خردمند	متزوج	کد خدا
مجنون	دیوانه	اعزب	ناکد خدا
شُجَاع	بهادر	بکدر	سترون
جبان	ترسو	ثیب	بیوه
حسن الخلق	خوش خاق	غنی	توانگر
سِیء الخلق	بد خلق	فقیر	درویش
بلید	کودن	مُرَضَعَة	شیرده
ذکی	زودفهم	گذاب	دروغگو
طفل	کودک	قاسی القلب	سخت دل
شاب	جوان	رقيق القلب	نرم دل
کهنل	میانہ	کبیر	بزرگ
شایب	پیر مرد	صغیر	کوچک

سنگران	کست	جاهل	نادان
سارق	دزد	ظالم	سته گر
مُحِبُّ	دوست	عَدُوْل	ملاوت کن
عَدُوْ	دشمن	عادل	عدل کننده
حیال	فریب ده	مُفَنِّ	فتنه از گیر
حقود	کینه ور	مُصلِح	صلح کننده
رؤف	مهربان	جور	جسارت کننده
جَمِیلُ الصُّورَةِ	خوشگل	جَمِیم	قزو مند
قَبِیْحُ الصُّورَةِ	زشت	شریف	صاحب شرافت
سُلْطَان	شاه	وَ ضعیف	پست
عالم	دانا	عزیز	عزت مند
عابد	پارسا	ذلیل	بی آبرو

اسماء اقارب الانسان

الأب	پدر	الابن	فرزند
الأم	مادر	الولد	پسر

البنت	دُختر	بنت الخال	دختر دای
الاخ	برادر	ابن الخال	دای زاده
الاخت	خواهر	ابن العم	عمو زاده
الرضیعة	همشیره	بنت العم	دختر عمو
العم	عمو	ابو المرأة	پدر زن
الخال	دای	ام المرأة	مادر زن
العمة	عمه	الصهر	داماد
الخاله	خاله	المَدِيل	هم زلف
الحنيد	نوه	الجارية	کنیز
الزوج	شوهر	العبد	غلام
الزوجة	زن	الجار	همسایه
الربیبة	دُختر زن	المائلة	خانواده
السبط	نوه دختری	الصديق	دوست
ابن الأخت	خواهر زاده	القرابة	خویش
ابن الأخ	برادر زاده	الثوم	ایل
ابن الرضیعة		همشیره زاده	

الماء كولات وما يتعلق بها

الخبز	نان	الحامض	طارشى
الطبيخ	پلو	الدهن	روغن
المرق	خورشت	البيض	تخم مرغ
العجين	خمير	الزبدة	کره
الدقيق	آرت	الشنين الشنينة	دوغ
الملح	نمک	الطخس	کاهو
الماء	آب	الرقى	هندوانه
اللحم	گوشت	البطيخ	خربوزه
الحليب	شیر	اللحم المشوي	کباب
اللابن	ماست	الشحم	پى
الجبين	پنیر	المحشي	دولمه
الدبس	دوشاب	المقلی	سرخ شده
الخل	سرکه	الخلو	شیرین
البصل	پیاز	المُر	تلخ
الثوم	سیر	المصيده	کاجی

السكرات	توه	السراق	برگ چمندار
الريحان	نازبو	الجزر	هويج (زردك)
الخاضير	سبز جات	البطاطه	سعيدب زميني
السكر زبره	گشتي	السفرجل	به
الهندبا	كاسني	اليقطين	كدو
الحلبه	شنبليله	اللفت	شلغم
النعناع	بودينه	الفجل	ترب
السكر فس	جعفري	الطماطه	گوجه فرنگي

اسماء الحبوب

الحبوب	دانه	النوى	حصه
الارز	برنج	السمسم	کنجد
القمح	گندم	الاذرة	زرات
العَدَس	مرجومك	الحُصص	نخود
الشعير	جَو	الدُّخْن	ارزن
الحب	دانه	الفول	باقلا

حقیقی اسماء الفواكه والأشجار ومتعلقاتها

الفواكه	میوه‌ها	التین	انجیر
الجبنیة	باغچه	اللوز	بادام
البستان	باغ	التمر	خرما
الشجر	درخت	القطن	پنبه
التمر	میوه	القصب	نی
النباتات	روئییدنها	القصن	شاخه
الرمان	انار	الورد	گل
التفاح	سیب	العشب	گیاه
الجوخ	شفقالو	الشوك	خار
العنب	انگور	الحطب	هیزم
الزبيب	مویز	الجلذع	تنه
العنقود	خوشه	البذر	تخم
الحصرم	قوره	الحبوب	دانها
المشمش	زردالو	التبن	کاه
الجوز		گردو	

حاشیہ الملبس و متعلقاتها

الملابس	رخمها	التيكّه	بند زیر جامه
سداوة	سداوه	(الخذاء) الخلف كفش	
برنيحة (قبعة)	شاپو	جوارب	جوراب
قلنسوة	كلاه	القرط	گوشواره
ياقه	گردن بند	الاساور	دست بند
رباط	فُكُّنْ	الزُر	دوگه
ثوب (قميص)	پیراهن	(نظارة) المنظارة	عينك
سروال	نُدْبَان	الاقطاط	غنداق
(جاكيت) ستره	(كت) لَبَّادَه	(الفراء) الفروه	پوستين
بنطالون	شروال	الصوف	پشم
مِجَامَة	بجامه	القطن	پنبه
زخمه	جازه	الوَبَر	كُرْك
الرداء	عبا	الحريير	ابریشم
جُبَّة	ابدمت	الخيط	نخ
حزام	گدر بند	الخاتم	انگه شتر

اسماء الالوان

الابیض	سفید	الاسود	سیاه
الاحضر	سبز	الرمادی	خاکستری
الاحمر	سرخ	الوردی	گلی
الاصفر	زرد	الاشقر	سرخ واز
الاروق	کبود	الماوی	آبی

محتویات المدرسة

المعلم	آموزنده	القراءة	خواندن
المهین	شاگرد	الكتابة	نوشتن
المهر	مركب	التعليم	یاد دادن
الفرطاس	کاغذ	الفهلم	یاد گرفتن
المحبرة		دوات	

اسماء ارباب المهن والصنائع

اسكافي	کاشی‌دوز	بقال (بدال)	بقال
بائع التبغ	تُنبُ قروش	بزّان	بزّان

بُسْتَمَانِی	باغبان	سلاج	پنبه زن
بلام	کشتیبان	کحاذق	سلمان
بَنَاء (مهار)	بنا	کحوانی	شیرینی فروش قناد
بَوَّاب	دربان	کحمال	سبال (بارکش)
بِیَطَّار	بیطار	کحماهی	کحماهی
تاجِر	تاجر (بازرگان)	حُوذِی (هریچی)	درشکچی
تَرْجَمَان	ترجمان	خادم	نوکر
جَرَّاح	جراح	خادِمَة	کلفت
جَزَّار	قصاب	خازِن	خزینه دار
کَچَّال	شتربان. ساربان	خَبَّاز	نانوا
جَوَاهِرِی	جواهر فروش	خَزَاف	سفال فروش
حائِک	جولا	خَطَّاط	خوشنویس
حَدَّاد	آهنکار	خَفَّاف	کفش فروش
حَطَّاب	هیزم فروش	خِیَّاط	دوزی
کَافَر	قبرکن. چاه کن	خِیاطه	دوزنده
		خِیَّام	خیمه دوز

دَلَالَك	كيسه كيش، دَلَالَك	تَشْتَاك	ماهي فروش
دَلَال	دَلَال	سَمَسَار (دَلال)	سَمَسَار
رَاع	چوپان، شَبَان	شَوَاك	خار كَش
رَبَّان	نا خدا	صَائِغ	زرگر
رَسَام	نقاش	صاحب المطبعة	صاحب مطبعه
راقص	رقاص	صباغ	رنگور
راقصة		صباغ الاحذية	واكسي
رَقَاع	پينه دوز	صحنه	روزنامه نويس
زَبَال	زباله كَش	صراف	صراف
سائس	مهم-تر	صفا	مسگر
سائق السيارة	شوفر	صواف	پشم فروش
سَادَن	كلیددار	صیاد	(شكارچی) شكاری
سارق (لص)	دزد	صیدلي	اجزای
ساعاتي	ساعت فروش	طباخ	طباخ (آشپز)
سروجی	سراج	طبيب	طبيب
سكا كینی	چاقو ساز		

طیّان	گل کار	کتبی	کتاب فروش
عامل	عمّله	کناس	جارو کش
عطّار	عطر فروش	کواز	کوزه فروش
عواد	عود زن	کیمیایوی	کیمیایگر
غسال	رخت شوی	عامل الا کواز	کوزه گر
غساله	کازر	مجلد کتب	صحاف
غواص	غواص	محاسب	حسابگر
فحام	زغال فروش	محام	وکیل . محامی
فلاح	فلاح (برزگر)	محرر	محرر (دبیر)
قابله	ماما	مربیّه	دایه
قاض	قاضی	مرتّب الحروف	حروف چین
قرطاسی	کاغذ فروش	مربک الاسنان	دندان ساز
قصاب جزار	قصاب	مربن حلاق	سرتراش . سلماتی
قهوانی	قهوه چی	مصور	صورتگر . عکاس
قزاز	علاق بند	مطرز	مطرز
کاتب	کاتب (نویسنده)	معلم	معلم (آهونگار)

مغني	مغني	نحات	سنگتراش
مکاری	چاروا دار	نحاس	مسگر
مُکوي	اتوکش	نجار	چپ تراش
ملاح	ملاح (کشتیبان)	نماف	لحاف دوز
ممرض	پرستار	النقاش	نقاش
ممرضة		نحاس	بنده فروش
منجم	منجم (ستاره شناس)	نداف	پنبه زن
مؤلف	مؤلف		
مهندس	مهندس	وراق	کتاب فروش. کاغذ فروش
میکانیکی	میکانیکی	ناشر الصحف	موزع روزنامه

آلات ارباب الحرف والصنائع

الميزان	ترازو	النمّاس	تدیشه
الآبرة	سوزن	المطرقة	کلتاک چاکچ
المِقْرَاض	قیچی	المخَصَف	درفش
السکین	چاقو	المسحار	میخ
المشار	اره	الحبّل	تناف (طناب)

الاناء	زرف ظرف	القدير	ديك
المفتاح	كايك	اللوح	تمنحه
المثقب	برمه	الخشب	چوب
الفحم	زغال	الزجاج	شيشه
الجُص	گچ	الماكية	ماشين
الحجارة	سنگ	المنجل	داس
الرماد	خاكستر	المسحاة	بيل

مُشتملات الدور

الدار	خانه	النافذة	پنجره
السطح	پشتبان	الستف	آسمان خانه
الغُرْفَة	اطاق	الباب	دَر
صحن الدار	حيات	الحائط	ديوار
الـلم	نوردبان	العتبة	دَر در
الدرج	پله	العمد	ستون
الرف	طاقچه	المرحاض	كنار آب

البُر	چاه	حنفية الماء	شیر آب
الزاوية	کُنْج	حدیقة	باغچه
المطبخ	اجاغ	نافورة	فواره
الاصطبل	طوبله		

اثاث الدار

البساط	گليم	السرير	تحت خواب
اليانات	کناره	الخيمة	چادر
القدر	ديک	المراة	آينه
الوعاء	ظرف	المهد	گهواره
المِصفاة	چاو صافی	المندیل	دستمال
الاناء	کاسه	الابريق (اقتابه)	اوراك
المنخل	الانت	الستار	پردہ
الملقحة	قاشق	فراش النوم	رخت خواب
الملححة	نمکدان	الوسادة	بالين
السراج	چراغ	المكنسة	جاروب

النارجه	قلیان	السماط	سُفَرَة
الوقود		هیزم	

الاصراف والاولیاء

الجرح	زخم	الوجع	درد
الورم	اماس	رمد العين	چشم درد
وجع الرأس	درد سر	العجز	نا توانی
وجع السن	درد دندان	الجدري	آبله
وجع البطن	درد شکم	الحصبه	سر حاک
خفتان القلب	طیش دل	ذات الجنب	سینه پهلو
الحمى	تب	وجع الظهر	کمر درد
الرجف	لرز	وجع الضلع	درد دنده
الخوف		توس	

اسماء الادوية

الاهلیاج	هلیله	حب البقر	گاو دانه
قصب السكر	نی شکر	افیون	تریاک

سنا مکی	سنا	سترسل	ایستند
حبّه حلوه	رازیانه	عنب الثعلب	تاج ریزی
حبّ السفرجل	بهدانه	الحررق الحار	زنجفیل
قُرَنُفُل	میخاک	کُزبره	گشنیز
کُرُکُم	زدچوبه	شمع الحسل	موم
فُطورنیا	اسپرزه	تیهان	شکر تقال
قرطم	کافشه	دمُ الاخوين	پرسمیانشان
خوبه	خاکشیر	الافحوان	بابونه
اظافر	ناخونک	دهن الزیت	روغن زیت
زَرغَبون	صورنج	دهن الاوز	روغن بادام
عشبه	یاسمین بر	دهن الخروع	روغن کرچک

اسماء و متعلقاتها

السماء	آسمان	السحاب	ابر
الشمس	آفتاب	المطر	باران
القمر	مهتاب	الريح	باد

الهلال	ماه	الثاج	منج
الثريا	پروين	الحالوب	تنگر
النجم	ستاره	الند	شيب نم
	الفلک		سيهر

الارض و متعلقاتها

الارض	زمين	الحديد	آهن
البحر	دريا	الذهب	زر (طلا)
البر	بيابان	الفضة	نقرة
المدينة	شهر	النحاس	مس
القرية	ده	الرصاص	سرب
الشارع	خيابان	لؤلؤ	جيوه
السوق	بازار	المساحل	آب
التراب	خاله	الحصى	ريگ
الطين	گل	اليافوت	لؤلؤ
الحجر	سنگ	الدر والؤلؤ	گوهر

الجَبَل | المَدَن | كان

الحيوانات المُنَجَّحة

الديك	خروس	فرخ الدجاجة	جوجه
الدجاجة	مُرغ	الحمامة	كبوتر
النعام	شتر صرغ	البموضة	پشه
البط	صرغ آب	البرغوث	كَيَك
الوز	قاز	(اعضاءها)	
البوم	جُنْد	المِنْقار	نُك
الجراد	مَلَاخ	الريش	پر
الخفاش	شب پر	الجناح	پروبال
المصفور	گنجشك	الذنب	دُمب
الغُرَاب	كلاغ	الطير	پريدني
الهندليب القُمَرى	بُلبل	الحوصلة	چينه
الذباب		مَكس	

الحشرات

الحیّه	مار	المنكبوت	کارتن
العقرب	گژدم	النمل	مورچه
الضب	سوس مار	الدود	کرم
الفار	موش	الخنافساء	سوسکه
الوزغ	چاپاسه	المنه	بیله
ذنب العقرب		نیش گژدم	

الحيوانات البرية

الأسد	شیر	القرود	میمون
الظبي	آهو	الفهد	پلنگ
الضبع	کفتار	الفيل	پیل
الذئب	گرگ	الثعلب	روباه
الدب	خرس	القنفذ	خارپشت
الخنزير	خوک	الارنب	خرگوش
ابن آوى		شغال	

الحيوانات الالهية

الجمار	آخر (الأغ)	الغنم	گوسفند
الفرس	اسب	الخروف	ز
البغل	قاطر	المنجج	ماده
البعير	شتر	البقر	گاو
المعز	بز	القرن للبقر	شاخ
الجدى	زغاله	حافر الخيل	سهم اسب
الهر	گره	ظلف الغنم	کنش گوسفند
	الكلاب	سگ	

الحيوانات البحرية

السمك	ماهی	السلحفاة	کاسه پشت
الضفدع	قرباغه	السرطان	خرچنگ
الحوت	نهنگ	الروبيان	ماهیان ریزه

ما يتعلق بالبحر

السفنينة	کشتی	المرساة	انکر
----------	------	---------	------

الموج	خیزاب	العمق	گردی
النهر	جوی آب	المرض	پہنی
شراع السفینة	بادیان کشتی	الطول	درازی

﴿آلات الحرب﴾

المدفع	توپ	البندقية	تفنگ
المسدس	وَرُور	الريح	نیزه
القنبلة	دانه	السكّين	چاقو
البندقية	گاوله	القوس	کمان
السيّف	شمشیر	السهّم	تیر
الخنجر		کارد	

﴿کلمات کثیره الاستعمال﴾

كان	بود	كانتا	
كانا		کن	بودند
كانوا	بودند	کنت	بودی
كانت	بود	کنتما	بودید (شما دو نفر)

پیش ما	عندنا	بودید	گفتم
پیش شماها	عندکم	بودی	گفتی
پیش آنها	عندهم	بودید	گفتما
پیش من بود	کان عندی		گفتن
پیش تو بود	کان عندک	بودم	گفتی
	کان عندک	بودیم	گفتما
پیش او بود	کان عنده	پیش من	عندی
	کان عندها		عندک
پیش ما بود	کان عندنا	پیش تو	عندک
پیش شماها بود	کان عندکم		عنده
پیش آنها بود	کان عندهم	پیش او	عندها



منازل عامة

رستوران (لوقانده)

مهمانخانه

دكان

قهوة خانه

سنا

تيا ترو

نمايشگاه

خیابان

شهرانی

مرکز نظام

رئيس اداره تفهيش

(تذکره گذرنامه)

ادارت خط آهن

استاسيون

ميدان

فندق (لوقانده)

مطعم (اکل)

חנוوت (دكان)

مقهی

سینما

ملهی (تيا ترو)

معرض

شارع

دائرة البوليس

المسحور

مدیر جوازات السفر

مصلحة السكة الحديدية

محطة

ميدان

میدان چهار راه

میدان ذو اربعة طرق

باغهای ملی

حدائق عامة

﴿ في الدوائر والوظائف ﴾

(پارك سلطنتی) دربارشاهی

البلاط الملكي

وزارت داخلیه

الوزارة الداخلية

وزارت خارجیّه

الوزارة الخارجية

وزارت پیشه و هنر

وزارة الصناعة والحرف

مجلس اسنا

مجلس الاعيان

مجلس ملی

مجلس النواب

پارلمان

بيت الأمة (البرلمان)

دیوان جزاء

دائرة الجزاء

رئیس محکمه جزاء

حاكم الجزاء

اداره عدلیه

العدلية

شهر داری

دائرة البلدية

رئیس بلدیّه

امین العاصمة

والي

استاندار

مُتصرف

فرماندار

مدیر المعارف

رئیس فرهنگ

في الصباح

من يقرع الباب

کیست کو بنده در

انني صديقتك

من دوست شما هستم

كيف حال الطقس

هو اچگونہ است

انه يوم جميل

روز بسیار خوب است

احضر لي معطفي

رو سری مرا بیاور

الجو بارد جداً

هو ا امروز خیلی سرد است

الجو حار الآن

حالا هوا گرم است

هل تمطر

آیا باران می آید

نعم وسأحضر لك مظلتك

بلی خواهی آورد چتری شما را

احضر لي كوباً من الشاي

برای یک کوب چای بیاور

سأحضر لتناول الطعام

خواهم آمد برای خوردن غذا

هل سأل احد عني بالامس
سأل عنك محمد
كنت خارج المنزل
اذا جاء مرة ثانية يجب ان
ينتظرني

ایا کسی از من پرسید
محمد از شما پرسید
من بیرون خانه بودم
چنانچه مرتبه دیگر آمد
بار دیگر انتظار بکشد

حرفه في المكتب

هل جاء البريد
نعم جاء الآن
ولك مכתوبان ومجلة واحدة
احضري البريد
هل جاء بريد الطيارة
هل لدينا اشیاء معطلة من
الامس
لا یاسیدی
وضعت الرسائل كلها على
مكتبك لامضائها

ایا پوسته آمد
همانا آمد
دو نامه و یک روز نامه دارید
برای من پست آماده کن
آیا پست هوایی آمد
آیا کارهای پس افتاده از
روز گذشته داریم
نه ای آقای من
گذا ردم نامه ها را روی
میز برای امضاء

لمن تكتب هذا الخط

لاختی سعاد

ارسل الخادم ليشترى لي

طوابع برید

عندي مجموعة من طوابع

الملک غازي

هل تحب رؤيتها

يسرنی هذا

لقد سألت عنك بالأمس

ذهبت لباك الشاهی لاحضر

نقوداً

جئت فقط لزيارتك

سأعود الى بيتي

لماذا انت في عجلة (مستعجل)

انا مشغول جداً اليوم

اذا امكرك احضر غداً

برای کی این عنوان مینویسید

برای خواهرم سعاد

نوکر را برای من روانه

کن که تمبر بخرد

نزد من تمبر ملک غازی

موجود است

ایا میخواید اهداها را به بینید

بسیار خورسند خواهم شده

دیروز از شما پرسیدم

رفتم بانگ شاهی که پول

بگیرم

آمدم برای دیدن شما

بر میگردم بخانه ام

چرا شما شتابنده هستید

من خیلی کار دارم امروز

چنانچه توانستید فردا نزد ما بیایید

اريدك لبعض الاعمال المالية
المهمة
هل لديك اعمال اخرى ؟
اتصل بي تلفونياً اذا اردت
اي شيء

شمارا برای کار های مالی
میخواهم
آیا کار های دیگر دارید؟
بمن برس تلفونی چنانچه
هر چیزی میخواهید

عبارات كثيرة الاستعمال

فوق الكل
جداً ملیح
طبقاً للأصل
مرّة واحدة
وكذلك أيضاً
حتى الآن
على كل حال
مهما كلف الأمر
لا فرق بينهم

بالأثر از همه
خیلی قشنگ
موافق اصل
یک مرتبه
و همچنان ایضا
تا حالا
بهر حال
هر قدر که مطالب سخت باشد
فرق میان آنها نیست

على الأكثر

بالسحر الأصلي

غير صرّة

بعد قليل

بالتدرج

على هذه الفكرة

قبل ان انسى

بهذه الطريقة

وفقاً لمرادكم

بناءً على ذلك

مهما كان قليلاً

مهما طال الليل

مع انه

لولا انه

الى الأبد

للوقت الحاضر

روهم رفته (غالباً)

بقيمت اصلی

صرار متعدد .

بعد از مدت کمی

تدریجاً (کم کم)

بر این فکر

قبل از آنکه فراموش کنم

باین وسیله

مطابق صراحتان

بنا بر این

هر قدر کم باشد

هر قدر شب بلند باشد

با وجود آن

ولو آنکه

تا آخر زمان

برای زمان حاضر

و رغماً عنيّ

من المحتمل

من الممكن

عوضاً عن ذلك

بدلاً منه

حسب فكري

علاوةً على ذلك

كيفما كان

على أيّ حال

بمضور العالم

على التوالي

تحت السماء

في الفضاء

من هذا القبيل

عين المطلوب

نظراً الى ذلك

بمجبوریت من

محمّل است

ممکن است

بعوض آن

عوض آن

بر وفق فکرم

زیاده بر آن

هر چه خواهد باشد

بهر حال

در مضور عالم

متسلسل

زیر آسمان

در آسمان

از این قبیل

عين مطلبست

نظر باینکه

من وقت الى آخر

ينتج من ذلك

مرة في اليوم

مرة اخرى

مرتين في الليل

من ذلك الحين

على فرض

على مهلك

من مدة بعيدة

من مدة قريبة

وبالاختصار

الا مل منكم

اسود كالقحم

احمر كالدم

ابيض من اللبن

ابيض من الثلج

از وقتی بوقتی

از آن ناتج میشود

هر روز يك مرتبه

دفعه ديگر

شبی دو مرتبه

از آن وقت

بفرض آنکه

آهسته باش

از زمان دور

از زمان نزدیک

مختصراً

مأمول است از شما

سیاه مانند زغال

سرخ مانند خون

سفید تر از ماس

سفید تر از یخ

ارفع من الابرّة

انشف من الحبحر

اسرع من البرق

ارخص من التراب

دخل فصل الصيف

مر فصل الشتاء

قرب فصل الربيع

اريد ان اخلص منه

سكرت ليلة البارحة

لا تعدل عن هذا المشروع

فرقت فيما بيننا

امش في ادبك

لا تجرأ ان تفعل ذلك

عندما تنتهي تعال الي

يجب ان يتداخل في كل امر

باريکتر از سوزن

خشکتر از سنگ

زودتر از برق

ارزان تر از خاک

فصل تابستان داخل شد

فصل زمستان گذشت

فصل بهار نزدیک شد

میخواهم از او خلاص بشوم

دیشب گذشته هست بودم

از این کار صرف نظر نمائید

میان ما تفرقه انداختی

با ادب خود را برو

جسارت که این کار را بکنی

وقتی که تمام میکنی نزد من بیا

میخواهد در همه امور مداخله

بکنند

هذه مسألة يطول شرحها

این مسئله شرحش طولانی

است

رنج بسیار دارد

این مشکله حل آن سخت

است

من خلی متحیرم

از غیض حواس خود را

گم کرده

خواهشمندم مهلتی دهی

مرا در ضیق مگذار

هرچه داری بمن ده

غنیمت شمرد دوری مرا

تو سبب تمام آنها میباشی

نمیتوانی بدرجه آنها روی

کاری از پیش خود مکن

در اثناء تعبیر

عنده هموم كثيرة

هذه مُشكلة يصعب حلها

اني متحيرٌ جداً

فقد حواسه من الغضب

وسّع لي من فضلك

لا تضايقني

اعطني كل ما عندك

انهر فرصة غيابی

انت السبب في كل ذلك

لا تقدر ان تجاريهم

لا تفعل شيئاً من نفسك

في سياق الكلام

لَا فَائِدَةَ مِنْ مَعَاشِرَتِهِمْ
 كَادَ أَنْ يُجَنِّبَنِي
 كِدْتُ أَنْ أَطِيرَ فَرَحًا

لَا يُعْجِبُنِي سِوَاهَا

أَحْسَنَ مَا يَكُونُ

دَخَلَتْ فِي نَظَرِي

كَانَ عِنْدَنَا فِي الْإِيلَةِ الْمَاضِيَةِ

فائده از رفاقت ایشان نیست
 نزدیک بود که مراد یوانه کند
 نزدیک بود که از خوشحالیم
 پروا از من

کسی را غیر آن دوست
 نمی‌دارم

بهترین چیزی که ممکن باشد
 بنظر من رسیدی

دیشب گذشت نزد ما بود



في المركبات

﴿برسنده و جواب دهنده﴾	﴿السائل والمجيب﴾
السائل احوالت چه طور است	كيف حالك
المجيب خيلي خوب است	جداً جيّد
س کجا بودی	اين كنت
م خانه بوم	كنت في الدار
س چه ميکنی در خانه	ما تفعل في الدار
م چیزی نميکنم	لم افعل شيئاً
س برادرت کجا است	اين اخوك
م با پدرم رفت	ذهب مع ابي
س کی در خانه ماند	من بقي في الدار
م کسی نماند	لم يبق احد
س در خانه را بستید ؟	غلقتم باب الدار ؟
م آری بستیم	نعم غلقناها
س ایا نميترسيد از دزدان	هلا تخافون من السراق

م	دزدان نميتوانند بالاي ما	لم يتمكن السراق علينا
س	حالا كجا ميروي	اين تذهب الآن
م	مدرسه ميروم	اذهب الى المدرسة
س	كي برميكردى	متى ترجم
م	ساعت ده	في الساعة العاشرة
س	در كدام اطاق درس ميخوانيد	باي غُرْفَة تدرسون
م	در اطاق بالائي	في الغُرْفَة العاليه
س	كي درستان ميدهد	من يُدرّسكم
م	پسر عمو يم محمد	ابن عمي محمد
س	چطور درس اورا ميبينيد	كيف تجدون تدريسه
م	آن بهتر از همه آموزگاران	هو احسن المدرسين
س	ايا نوشتن يادتان ميدهد	هل يعلمكم الخط
م	آري هفته يك مرتبه	نعم في الاسبوع مرّة
س	روزي چند مرتبه	كم مرّة يومياً يدرّسكم
	درستان ميدهد	
م	روزي دو مرتبه	يومياً مرتين

س	در شب و روز یانه	فی الاول وفي النهار ام لا
م	آری هر روز شب و روز	نعم فی کل یوم لیلانهاراً
س	ایادر روز پنجشنبه مدرسه	هلی تفتیح المدرسه یوم
	واز میشود	الجمیس
م	آری هر روز واز میشود	نعم فی کل یوم تفتیح
	مگر روز جمعه	الا یوم الجمعة
س	نیز هم برادرت باشما است	اخوک معک ایضاً
م	برادرم بامن نیست	لیس معی اخي
س	چرا باشما نیست	لماذا لم یکن معک
م	چونکه خیلی بازی میکنند	لانّه کثیر اللعب
س	پدرت او را میزند ؟	لم یضربه ابوک ؟
م	میترسد میگروزد	یخاف ان یهرب
س	ایا پول دارد	هل عنده دراهم
م	آری از مادر میگیرد	نعم یأخذ من امی
س	بچه وسیلت از او میگیرد	بأی وسیلة یأخذ منها
م	بخنده او را ریشقند میکنند	یخدها بالضحک
س	پس اگر باو پول نداد	فاذا ما اعطته الدراهم

م	اورا ریشتمیگیرند بگریه	م	بخدمهها بالبعاء
س	پس ریشتمی پیدش او آسان است	س	اذن الخداع عنده سهل
م	آری کارش ریشتمی	م	نعم شغله الخداع
س	مگر از قدرت نمیترسد ؟	س	هلا يخافُ من ابيك ؟
م	از هیچکس نمیترسد	م	لم يخفُ من كل احد
س	چه از خواهر بزرگ	س	حتى من أختك الكبيرة
م	بلکه از همه خواهران من	م	بل من جميع اخواتي
س	برادر بزرگ کجا است	س	این اخوك الكبير
م	رفت همزم برای مامیخرد	م	مضی یشتري لنا حطباً
س	چکار میکنید در همزم	س	ما تصنعون في الحطب
م	میسوزانیم برای بختن	م	نحرقه لاجل الطبخ
س	روزی چند مرتبه میپزید	س	كم مرة في اليوم تطبخون
م	روزی دو مرتبه یا بدیشت	م	یومیّا مرتین او اکثر
س	چرا خیلی میپزید	س	لماذا كثيرا تطبخون
م	چونکه مهمان بر	م	لانه يأتيانا ضيف

مَنْ هُمُ الضَّعِيفُ	س	کدام هستند همپایان
مِنْ أَصْدِقَائِنَا وَأَقْرَبَائِنَا	م	از دوستان و خویش و مان
فِي كُلِّ يَوْمٍ أَوْ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ	س	در هر روز یا در بعض روزها
بَلْ فِي غَالِبِ الْأَيَّامِ	م	بلکه در بیشترین روزها
مَنْ أَتَاكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ	س	کی در این روز آمد پیشتان
الْيَوْمَ مَا أَتَانَا أَحَدٌ	م	امروز کسی برای ما نیامد
إِذَنْ تَعَالَى لَدَارُنَا	س	پس خانه ما بیا
إِذَا تَمَكَّنْتُ أَجِيءُ	م	اگر توانستم میآیم

* * *

التَّالِيمُ وَالْمُعَلِّمُ	شاید اگر دو آموزگار
هَلْ كُنْتَ دَرَسْتَ	المعلم آیا در ستر نوشتی
لَا يَأْسِئِدِي سَأْ كَتَبَهُ	التَّالِيمُ نه آقا خواهم او را نوشت
لَمَّاذَا مَا كَتَبْتَهُ	م چرا او را ننوشتی
كُنْتُ مُشْغُولًا	ت کار داشتم
مَا كَانَ شُغْلَكَ	م کارت چه بود
بِعَثْنِي إِلَيَّ	ت پدرم مرا فرستاد

م	کجا تورا فرستاد	م	إلى أين بعثك
ت	ببازار مرا فرستاد	ت	بعثني إلى السوق
م	چه میکنی در بازار	م	ما تفعل في السوق
ت	ماست و خورما میخرم	ت	اشترى لبناً و تمرّاً
م	پس چرا دیو کردی	م	إذن لماذا ابطأت
ت	ببازار بزرگ رفتم	ت	مضيت للسوق الكبير
م	چه میکنی آنجا	م	ما تصنع هناك
ت	پی ارزانی میگردم	ت	اطلب الشيء الرخيص
م	چرا پدرت برادر ترا نفرستاد	م	لماذا لم يبعث أبوك اخاك
ت	چونکه برادرم خانه نبود	ت	لأنّ اخي لم يكن في الدار
م	چرا دروغ میگوئی	م	لماذا تكذب
ت	نه بخدا دروغ نمیگویم	ت	لا والله لم اكذب
م	خواه پدر ترا پرسید	م	سوف أسئل أباك
ت	اگر خواستی او را پرس	ت	ان شئت فاسأله
م	اگر گفت تو دروغ میگوئی	م	فاذا قال انك تكذب
ت	مرا بزنی و بیرون بکن	ت	اضربني و اطرديني

م	پس باشو و درسترا بنویس	م	إِذْنُ قُمْ وَ اكْثِبْ دَرْسَكَ
ت	نمیتوانم چونکه دو اتم	ت	لَمْ أَتَكُنْ لَأَنْ مَحْبَرْتِي
	شکسته است		مکسوره
م	کی آنرا شکست ای دروغگو	م	مَنْ كَسَرَهَا يَكْذَابُ
ت	شاگردان او را شکستند	ت	كَسَرَهَا الْفَلَامَذَةُ
م	دوات دیگر بخور	م	أَشْتَرُ مَحْبَرَةٍ أُخْرَى
ت	پول ندارم	ت	مَا عِنْدِي دِرَاهِمٌ
م	از برادرت نسیه بگیر	م	اسْتَقْرِضْ مِنْ أَخِيكَ
ت	برادرم بمن نسیه نمیدهد	ت	لَمْ يَعْطِنِي أَخِي قَرْضًا
م	پس این دواترا بگیر	م	إِذْنُ خُذْ هَذِهِ الْمَحْبَرَةَ
ت	قلم من نیز شکسته است	ت	قَلَمِي أَيْضًا مَكْسُورٌ
م	معلوم میشود تنبلی را دوست	م	يُظْهَرُ أَنَّكَ تَحِبُّ الْكَسَالَةَ
	میداری		
ت	هیچ تنبلی را دوست نمیدارم	ت	أَبْدًا لَا أَحِبُّ الْكَسَالَةَ
م	پس باشو درسترا بخوان	م	إِذْنُ قُمْ أَقْرَأْ دَرْسَكَ
ت	آری همینکه مینفرمایی	ت	نَعَمْ كَمَا تَأْمُرُ

اقراء بصوت عال م صدای بلند او را بخوان
 علی عینی یا سیدی ت بالای چشم ای آقای من

* * *

البائع والمشتري خرانده و فروشنده

بكم تبیع الخبز المشتري نان را به چند میفروشی

الحقّه فی تسعة قرانات البائع حقّه را به نه قران

هذا جداً غالي م این خیلی گرانست

انت بكم تشريه ب تو چند میخریه

فی ستة قرانات م در شش قران

اذهب علی شغلك ب برو پی کارت

لماذا تأذيت م چرا بدت آمد

لا ناك لم تعرف الخبز ب چونكه تو نانرا نمیشناسی

اذن من يعرف الخبز م پس کی نانرا میشناسد

يعرفه غيرك ب غیر از تو نانرا میشناسد

خبزك عتيق و بارد م نان تو كهنه و سرد است

اما تراه حاراً وجديداً ب نمیبینیش تازه و گ

اذنْ تعطيه في سبع قرانات م	پس میدهدیش در هفت قران
نعم اي مقدار تريد ب	آری چه قدر میخواهی
زين لي نصف حقه م	نیم حقه برای من بگش
ارني دراهمك ب	پول ترا نشانم بده
انت ماعليك: اعطيك م	بتو چه میدهدم بتو
اعطني الآن ب	حالا بمن بده
لست حاملا دراهم م	پول بر نداشتم
اذن متى تعطيني ب	پس کی بمن میدهی
بكرة اعطيك م	فردا میدهدم بتو
فاذا ما اعطيتني ب	پس اگر ندادی بمن
لا تعطني بعدها ديناً م	پس از آن بمن نسیه نده
خذ الخبز على هذا الشرط ب	نان را به همین شرط بگیر
بدل هذا الخبز م	این نان را عوض کن
خذهُ ولا تسكاه كثيراً ب	ببرش و خیلی حرف نزن
اذن نقص لي من ثمنه م	پس از قیمتش کم بکن
انا بعته لك بالرخص ب	ب بارزانی من فروختمش برای تو

لا بل جداً غالي	م	نه باسگه خیلی گرانست
اذهب واسأل الخبازين	ب	برو پرس از نانواها
انا اعرف ثمنه	م	من قیمتش را میشناسم
ربما انك لم تفهم	ب	شاید تو نفهمی
اسكتْ لا تتكلم بالسوء	م	ساکت شو ببدی حرف نزن
اعطني خبزي و اذهب	ب	ناغرا بده و برو

* * *

كيف تری نفسك	الطبيب	چگونه خود ترا میبینی
اجد نفسي رديئاً	المريض	خود مرا بد میبینم
لا تخف سوف تتحسن	ط	نترس خواهد خوب شوی
اخاف ان اموت	م	میترسم بمیرم
لا لا ما فيك شيء	ط	نه نه چیزی در تو نیست
كثيراً ما اعطش	م	خیلی تشنه میشوم
هل شربت الدواء	ط	آیا دوا را خوردی
نعم شربته البارحة	م	آری دیشب خوردم

هلْ اَثرُ معكَ شيئاً	ط	آیا چیزی بتو اثر کرد
أبداً لمْ احْصَلْ منه نفعاً	م	هیچ نفعی از او نبردم
سَوْفَ أعْطِيكَ احْسَنَ منه	ط	خواهم بهتر از آن بتو داد
أريد دواءً يَقلِّلُ العطش	م	دوائی میخواهم تشنه گی
		را کم کند

أعْطِيكَ حسباً نأمر	ط	میدهست همان جور که میفرمائی
كَيْفَ تَجِدُنِي اليَوْمَ	م	چه طور مرا میبینی امروز
أنتَ اليَوْمَ احْسَنَ منْ أمسَ	ط	امروز تو بهتر از دیروزی
أرجوْكَ أنْ تتوجَّهَ لي	م	خواهش دارم بمن توجه کنی
لأنَّكَ شَرَبَ الماءَ	ط	خیلی آب نخورد
لمْ أتمكَّنْ منْ حرارةِ قلبي	م	نمیتوانم از گرمی دلم
ستتَحَسَّنْ شيئاً فشيئاً	ط	خواهد کم کم خوب شوی
أجد الآنَ الماءَ في رأسي	م	حالا درد میبینم توی سرم
أبتلعُ حبةً منْ الأسبرين	ط	یک دانه اسپرین بیلم
ماذا آكلُ في النهار	م	چه چیز در روز بخورم
أشرب ماء الدجاج و اللحم	ط	آب جوجه و گوشت بخورم

م	کی خوب میشوم	م	متی تتحسن صحتی
ط	بعد از دو سه روز	ط	بعد یومین او ثلاث
م	آیا راه رفتن بمن ضرر میکند	م	هل یضر فی المشی
ط	نه بلکه برای ترافع دارد	ط	لا بل ربما ینفعک

﴿المسافر وصاحب المنزل﴾ ﴿مسافر بامنزل دار﴾

هل عندکم شقة للایجار ؟ م آیا یک ابرتمانی دارید برای اجاره
نعم عندي فهل تريد شقة ص آری دارم . ایامیخواهی
فی الدور الاول او الثاني ابرتمانی که در طبقه اول
یادوّم باشد

اريد شقة فی الدور م میخوایم یک ابرتمانی که در
الاول طبقه اول باشد

هل تريد مفروشة ؟ ص ایامیخواهی مفروش باشد
نعم اریدها مفروشة م آری میخوایم مفروش باشد
تفضل لاریکها ص بفرماتا که نشان بدهم

هذه الشقة کبيرة جداً م این ابرتمان خیلی بزرگ است

تفضل لا ريك غيرها ص بفرما ديگريرا ايشما نشان بدهم
 هل يتبع هذه الشقة غرفة ايا تايم اين ايرتمان او طاق
 اخرى؟ م ديگرى هست
 نعم يتبعها اودة للخادم ص آرى تابع او اطاق هست
 براى نوكر

كم الاجرة ياسيدي؟ م اقا چند است ايجار او
 اتريدها لمدة سنة او ستة ص ايا اورا تامدة يك سال
 اشهر؟ م ميخواهى ياشيش ماه

ربما ابقى ستة اشهر م شايد تامده شيش ماه بمانم
 اقدر اعطيها لك بمائتين ص ميتوانم او را بدو صد و پنجاه
 وخمسين قرناً قران بدهم

انها غالية جداً ياسيدي م اقا خبلى گران است
 لا ياسيدي ليست غالية ص اقا زجهت پا كيزكى و منظر
 من حيث نظافتها و منظرها گران نيست

نعم شقة جميلة ولكن م آرى ايرتمان مقبول است
 الاجرة غالية جداً و لكن اجاره اش خبلى گران است

هل تريد ان اريك الشقة ص آیا میخواهی پرتهائی که در
التي في الدور الثاني طبقه ثانی دوم است بشما نشان بدهم
ایوجده فرق عظیم م آیا میان این دو طبقه فرق
بینها؟ زیادی هست

لا یاسیدی. هاهي الشقة ص خیر آقای. این است پرتهائی
انها ليست كبيرة جداً م این خیلی بزرگ نیست
ولكنها تسعي ولكن مرا کافی است

تفضل لأريك غرفة ص بفرما که اطاق خواب را
النوم بشما نشان بدهم

هل هذه الغرفة تطل على م آیا این اطاق مسلط بر
الشارع خیابان است

لا یاسیدی ولكنها تطل ص خیر آقای من ولكن مسلط
على الجنينة بر باغچه است

افضلها لكي لا تيقظني م این را بهتره بشمارم تا که صبح
ضوضاء مرور العربات وغوغای روندگان مرا
بیدار نه کنند

کم اجرة هذه الشقة م چه قدر است ایجار این ابرقمان
لا اقدر ان اؤجرها باقل ص نمی توانم کمتر از دو صد
من مائتین قران قران او را ایجار دهدهم
اقبل ان آخذها بالاجرة م قبول دارم انرا بر حسب طلب
التي تطالبها شما میگیرم

« * *

في البوستة در پوست

هل أنت البوستة ام لا ؟ آیا پوست رسید یا نه ؟
ماهي ايام وصول البوستة چه است روزهای رسیدن پوست
ماهي ايام قیام البوستة چه است روزهای مسافره پوست
عندي جواب اريد ارساله جواب دارم میخواستم بفروسم
هل أنت لي جوابات بهذه آیا جوابی در این پوست برایم
البوستة ؟ آمد

لك جواب وجريدة لك روزنامه ويك جواب
براي شما هست

متی أنت البوسته ؟

چه وقت آمد پوست ؟

وصلت البارحة مساءً

دیروز عصر وارد شد

لك جواب مسجل

يك جواب سفارشی دارید

أين محل توزيع الخطابات

کجا است جای توزیع مکاتیب

هذا هو خطاب لك ايها

این است جواب سفارشی

السيد

شما ای آقا

اشكرك !

تشکر مینمایم

كيف أواصلهم خطابي ؟

آیا جواب من نرسید بایشان ؟

يا علي : هل نسيت ان تضعه

فراموش کردی آیا علی

في البوسته

مکتوب را بپوست

لا : انا وضعت في الصندوق

نه : کتاب را بدست خدم نهادم

بنفسي

در صندوق

وانا عنونته بالضبط فمن

و من آدرس را بطور واضح

المستحيل انه يكون قد فقد

نوشتن و محال است که گم بشود

سأذهب حالاً واستفهم من

پس الان میروم و جو یا می شوم

البوستة

از پوست

ارسلت خطاباً لبغداد فلم
مکتوبی فرستادم ببغداد و او
یصل
نرسید

انني مستغرب من ذلك !
من متعجبم از آن !
متی ارسلت خطابك ؟
چه وقت فرستادی مکتوب ترا
من قبل عشرة ايام
قبل از ده روز

كيف علمت انه لم يصل
از کجا فهمیدی آن نرسید
من خطاب وصلني الآن
از جوابی که الآن بمن رسید
من فضلك دهني اري
خواهش دارم بگذار که
الضرف
پاکتر ببینم

انه ختم في بغداد في الخامس
آن مهر پوست شده در بغداد
عشر من الشهر. واليوم سابع
بتاریخ پانزدهم ماه و امروز هفدهم
عشر مضى عليه يومين في
است دو روز براو گذشت که
الطريق
در راه است



في القهوة

کافه خانه

تعال نذهب الى القهوة

بیا برویم قهوه خانه

تفضل لنذهب

بفرما تا برویم

هل تشرب الشاي ؟

آیا چایی مینوشی

کلاً فانی اریدان اشرب قهوة

نه من مینخواهم قهوه بخورم

وانت یاسیدی ماذا تشرب

و شما آقا چه مینوشید

انا أشرب الشاي

بنده چایی مینوشم

أسمح یاسیدی باعطاء

آقا اجازه میدهی بدادن این

هذه الجريدة

روزنامه

نعم تفضل خذها فانی

آری بفرما بگیرید چون بنده

قرأتها

خواندمش

هل تهتمك الاخبار

آیا باخبار سیاسی واهتمام

السیاسية ؟

دارید

لا یاسیدی فانی اطالع

نه آقا بنده بأمور تجارتي

الاخبار التجارية فقط

مطالعة مینمایم

لا توجد اخبار مهمة في
هذه الجريدة

دعنا ندفع ما علينا
ونذهب

دعني ادفع الآن وانت
تدفع مرة أخرى

اشكرك دعني ان ادفع انا

اخبار مهمی در این روزنامه
نیست

بگذار بدهیم اونچیه بر ما
هست و برویم

بگذار الآن بدهم و شما دفعه
دیگر بدهید

متشکرم بگذار من بدهم



في الفسحة

در گردش

هنا يوم جميل !

احب ان اتفسح

هيا بنا نتفسح

ايضا اذهب تااتي معي ؟

نعم انا مستعد ان ارافقك

تفضل نذهب الى الحديقة العامة

امروز روز خوشی است

دوست دارم که گردش کنم

برای تفریح مهیا بشوید

هر کجا میروم همراهم میثائی

آری به همراه بودن تو حاضرم

بفرما برویم باغ ملی

ماذا يوجد هناك ؟

آنجا چه پیدا میشود

هناك يوجد اسباب الراحة

وسائل آسایش هم نسیم

و شمّ النسيم

خوشی و بوئیك میباشد

هل الحديقة بعيدة ام

ایا آن باغچه دور یا نزدیک

قريبة

است

نعم انها قريبة بقرب

آری نزدیک بانك می

المصرف (البانق) الملى

میباشد

انها الحديقة جميلة ولا يوجد

این باغچه بسیار خوش صدا

نظيرها - في العواصم

است و نظیر او فقط در پایتخت

الكبرى

های بزرگ پیدا میشود

انظر الى هذه الاوراد

نکاهی باین گلهای لطیف کن

النضرة والاشجار العاليه

و درختهای بلند

اسمهم تغريد البابل

گوشکات بچه بلبل

الشجيه

خوش آوازا

هيا لنجلس تحت ظل هذه

بفرما زیر سایه این درخت

الشجرة قليلا امام البركة

بنشینیم یک قدری مآ

و نشاهد فوراً ان الماء من
داخلها و سبغ البط فيها
حقیقة ان هذا المنظر
لیعجبني كثيراً
دریاچه کفواره آب و صرغ
آب را مشاهده بنائیم
الحق این منظر را بسیار
خوشی میدارم



بین محبوب و حبیبت

یا عزیزنی رفقا بحالی
ماذا صنعتُ بحالك
اتلني حبك یا عزیزنی
ای عزیزم رفقت کن بحالم
چه کردم بحال تو
ای عزیزم دوستی تو مرا تلف
کرد

لماذا؟ تحبني یا سیدی
لأنك مليحة جداً
و أنت ايضاً مليحة مثلي
فهل تحبيني انی
نعم یا سیدی اکثر من حبك
از برای چه مرا دوست میداری
چونکه خیلی خوشگل هستی
و شما هم مانند من خوشگلی
آیا تو مرا دوست میداری
آری ای آقا بیشتر از دوستی تو را

اذن ارجو منك شيئاً

پس خواهش دارم يك چيزی

از تو

وما ذاك الشيء يا سيدي ؟

و آن چه چيزی است ای آقا

نجتمع في الحديقة كل يوم

در باغچه هر روز جمع میشویم

في أي وقت نجتمع

در کدام هنگام جمع میشویم

نجتمع وقت العصر

هنگام عصر جمع میشویم

لا يمكن في ذلك الوقت

نیتوانم در آن هنگام

اذن بأي وقت تمكنين

پس در کدام هنگام میتوانی

وقت ان ينام والدي

هنگامی که پدرم میخوابد

من ينام ابوك ؟

کی پدرت میخوابد ؟

كل يوم بعد الظهر

هر روز بعد از ظهر

الآن اين تذهبن

پس حالا کجا میروی

اريد ان اشترى باقة ورد

میتوانم يك دسته گل میخرم

من أي اقسام الورد تشتري

از چه جور گل میخری

من الورد الأحمر الطيب

گل سرخ خوشبو



صورة الدعوة

— ١ —

حضرة الأخ العزيز .. مع تمام الاحترام نتقدم اليكم
بتضام افكاركم ومضائقه من اطركم السامية . بما يأتي بتاريخ
٩ رمضان وعندنا تأزف الساعة الرابعة . يمتد في عمارة
مدرسة السعادة لستل شتمل من اناس محبين المعارف
وشبان . هم من المرفقة كخلاصة هذه المدينة كل ذلك
للمذاكرة باسم يعود بالخدمة العامة . ويسبب انتشار المعارف
والعلوم . لهذا باسم المعارف نتقدم اليكم بطلب حضوركم
الشريف في الحاضرين بالوقت المزور وبالحمل المذكر . وبهذا
يدخل السرور على قلوب الحاضرين اولاً . وتستفيد البلاد
من آرائكم ومسلوئناكم في هذا المقام . ثانياً الرجاء ان تقع
هذه الدعوة منكم موقع التبول . وبذلك تجملونا من
المسوقين . وهذا نرفع لكم على مراتب اخلاصنا الصميم
دامت ايامكم بالسعادة حافلة ما

صورت دعوت

- ۱ -

برادر عزیز .. بانهایت توقیر تصدیق افزای خاطر معرفت
مظاهر عالی میشود که بتاریخ ۹ شهر رمضان چهار ساعت
از دسته گذشته در عمارت مدرسه سعادت . انجمنی از
آقایان معارف خواه وجوانان دانش این ربرو شهر تشکیل
مییابند تا در امر که خیلی مایه نفع عموم و انتشار معارف
از مقام منیع جناب عالی نیز ممتنی است که در وقت مزبور
بمحل مذکور تشریف آورده بر سرّت و بهجت حضار
ببفرمایند و حضور سعادت موفور و آراء شریف بتکمیل
آن محفل فرخنده را سبب شوند -- امید است که باجابت
این دعوت موفق شده دوستدار راقرین امتنان فرمایند --
در این ضمن مراتب خلوصی صمیمی خود را بجناب مستطاب
عالی ابلاغ میکنم . ایام سعادت مستدارم و برقرار باد ما



قبول الدعوة

— ۲ —

الآن وصلتني رقيمتكم الشريفة . ونظراً الى اني كثير
الرغبة بالأجتماع والاقتران مع الاصحاب والاحباب . اولاً .
والى ان لي عظيم الشوق بما يرضي الله . ثانياً : لهذا فاني فرح
ومنتبض بدعوتكم هذه . لما فيها من اجتماع الاحباب وحضور
الاسباب ارجو ان لا يحدث ما يسبب التأخير لأني لكم
بهذا الوعد ولا اصدعكم اكثر من هذا ما

قبول دعوت

— ۲ —

مرفوق محترمه الآن زیارت شد واز اینکه باقتضای
دوستی و یگانگی بنده را بملاقات دوستان دعوت نموده
نهایت امتنان دارم بخواسته خدا شرفیاب خواهم شد واز
ملاقات جنابعالی وصحبته ذیمسرت دوستان کسب فرح

وسرور خواجه نمود و امید وارم کاری هست که باعث توقف
حقیر در اینجا باشد رخ نهد و باینماء این وعده ناآشن شوم
زیاده تصدیع نماید هه ؟



الاعتذار في التأخير عن اجابة الدعوة

— ٣ —

انتهت اليّ بكل سرور وارتياح . رسالة المودة والحب
التي بعثتموها نحوي . اما الدعوة للاجتماع بالاصحاب
والاصدقاء التي شرفتموني بها . فهذاني ما جعلني اشكر لكم
اخلاصكم . ولكن مع الأسف ومع حال الشرق الاجتماع
بمن ذكروتم وبتمام الشوق للحصول على هذه السعادة من
الاجتماع بالرفقاء . عرض لي لمواءم الحظ ما يسوقني عن ذلك
لهذا فاني مع تمام الأسف اتقدم اليكم بالاعتذار وأتمنى العفو

هن ذلك . هذا واني ارجو ان لا أعزكم من لذة هذا الاستمتاع
في وقت آخر فيجبر مني ما انكسر في هذا . وان اخرج
من هذه الوحدة في وقت آخر لنتم بذلك الوحدة الاخوية
بيننا دائماً ؟



اعتذار در تأخیر اجابت دعوت

مراست به دوستانه اُن جناب زینت ورود بخشید
ودعوتی که برای دیدار احباء ودوستان فرموده بودید
زاید الوصف مایه تشکر خاطر گردید ولی باز جود کمال میل
وشوقی که باستفاضه صحبت باسعادت واستدراک ملاقات
رفقا داشته و دارم بدوختانه کار مهمی در پیش آمده لهذا
بانهایت تأسّف امید وارم که بعد از آن مرا قبول و ببلطف
عظیم خود غفور و مایلید -- باز هم رجاء مندم که موفق شوم

در آتیه این صحر ما را بحسن تلافی جبر آن نمایم و از عهده
این کار بخوبی و ایم ایام بگمانگی مستدام باد ما



تمنیه مسافر

— ۴ —

روحي فداك : مع تمام الانس والارتياح اتقدم
لمزاحمة اوقاتكم الشريفة فاعرض لكم . اشد ما كان فرحنا
شديداً عندما سمعنا بأوبتكم من سفركم سالمين . ورجعتكم الى
وطنكم واحبا بكم بعد تلك الفرقة الطويلة : سرورنا كثيراً
وفرحنا برجوعكم مشيعين ومستقبلين بالألطف والآملية
والراحة بعد تلك المشقة والأذية . وبعد ان قررت اعينكم
باجتماعكم مع من تحبون من الاصدقاء والاقرباء . وطيبة
اوقاتكم وخاطرکم . بذلك دامت ايام سعادتكم ما

تهنيت مسافر

- ۱ -

فدايت شوم . با کمال خوشحالي مزاحم اوقات شريف
 گرديده عرض ميکنند از استماع آنکه بحمد الله سالماً از
 مسافرت خود مراجعت کرده و بعد از آن همه مفارقت
 ودودي تشریف فرمای موطن خویش شده ايد نهايت
 مسرت و بهجت حاصل گرديده و خیلی خوشنودم که با بدرقه
 الطاف آهيه از مشقت و زحمت سفر رهائی پيدا کرده
 و بديدار خویشان و اقرباء و دوستان و رفقا چشمتان روشن
 و خاطر تان شاد و خرم شده است . ايام مسرت مستدام باد



صورة تعزيت

- ۵ -

جناب الاجل الاكرم . . . زيد اقباله
 آلمنا ما تلقيناه من الخبر الموحش في وفاة المرحوم

اخيكم طاب ثراه . و بتمام الاسف و على الرغم منا . نتقدم اليكم
 بالتعزية والتسليمة نسأله تعالى ان يعيضمكم عنه بالصبر الجميل
 وبالسلوان في هذا المصاب ؟

صورت تعزيت

— ۵ —

جناب اجل على . . . زيد اقباله
 خبر وحشت اثر فوت مرحوم اخوی طاب ثراه . مايه
 کمال اندوه و تحسر گردیده بانهایت افسوس و غم بجنا بعالی
 تعزيت و تسليت ميگريم و از درگاه باری صبری جمیل در
 این مصيبت برای جناب عالی مسئلت ميکنم ؟

جواب التعزيت

— ۶ —

جناب الامجد الاغر
 و صلمتني رسالتكم المشعرة على تعزيتي و بها اكسبتني

السلامی فی هذه المصيبة التي « وبلا مبالغه » تركتني اسير
 المحنة والاذية لا أقدر ان أوفيكم تشكرا تي وامتناني ارجو
 لكم عمراً طويلاً وسعادة من الله تعالى دائماً ؟

جواب تعزيت

— ۶ —

جناب مجدت وعزت نصاب
 نگارش بتهزيت آن جناب دائر اين داعي واصل
 گرديده و در اين مصيبت عظمه كه بي اندازه خاطر مراد و چار
 اندوه و ملامت ساخته تسلي حاصل گشت با كمال امتنان از جناب الی
 شكر گزنام و اميدوارم كه خداوند عمری طويل بجناب عالی
 كرامت فرمايد ؟

من والد لولد

— ۷ —

عزيزی و نور عینی — اعلم انك احلى الي من نفسي

ولا یخطر بـفـکـری من هو اعزّ و اعلیٰ علیّ منک لیت شمـری
افیـصـیر مع هذه الحالة ان اكون محروما مما ارجوه منک
مع انک بالغ الدرجة التي تعتد علیها الآباء الآمال لبلوغ
اولادها اياها من العلم و المعرفة لامن الجلوس مع البطالین
طبیعی انک لاتکون المقصّرین ما

از پدر پیر

— ۷ —

نور چشم عزیزم۔ بدان که تورا از حال خود شیرین تر دارم
و کسی مانند تو در خیالم نمی گذرد آیارو است با چنین حالت که
انچه مقصود من است بعملی نیاید و آن رسیدن تو است
بمراتب بزرگ که پدران خود را سرافراز نمائی همانا بلندی
و بزرگی بدانش و بینش است که نه بدشستن بایکاران البته
کوتاهی نخواهی نمود ما



من ولد لوالده

— ۸ —

روحي فداك .. وجودي وكل ما عندي منك لا اعرف
من يتطلب لي الخير غيرك وانا عبد من عبيدك كيف لا اؤدي
واجب نعمة من شكره عين شكر الرب ويحسن بي ان اسكت
قاصراً واعترف عاجزاً حيث كنت مشغولاً بمطفكم صغيراً
ومن نعم الله ان بقيت لي هذه النعمة كبيراً . ومن الضروري
ان احتفظ بها ارجو ان تقطعوا عني معلوماتكم على الدوام

از پسر پیدار

— ۸ —

فدايت شوم : هستی و نیستی من از شما و جز شما کسی
خیلی خواهی ندارم بنده از بندگانم چه گونه ادای شکرانه
نعمت کسی کنم که شکرانه او شکرانه پروردگار بهتر است
که زبان بندهم و اعتراف بهیچز نمایم چنانچه مشمول الطاف

آنجناب در کودکی بوم بفضلی خداوندی این نعمت در
بزرگی پابنده خواهد بود البته از احوال خود اطلاع
خواهید داد؟

صورة مکتوب

من طهران في ۰۰۰

حضرة الصديق المحترم ۰۰۰

بعد التحية ويزيد الاشواق لقد وصلت الى طهران
حاصمة ايران بعد ان بتنا ليلة في کرمانشاه واسترحنا قليلا في
همدان فوصلنا في الساعة الرابعة بعد الظهر فوجدناها بلدة
عظيمة كأنها من عواصم اوربا شوارعها كثيرة ومتسعة للغاية
ومبلطة بالاسفلت، فنادقها جميلة وفيها عدة دور سينمائية راقية،
وفي اكثر طرقها باصات من الطرز الحديث تنقل الركاب
للدخل والخارج بغاية الانتظام !

اما طقسها فهو معتدل اشبه بهواء بغداد الا انها اقل حرارة
وعلى بعد نصف ساعة بالسيارة في شمال طهران تقع شمرانات

مصیف الطبقة الراقية والمتوسطة بل للشعب عموما حيث
اجرة النقل لا تزيد على العشرة فلوس فهي اقرب من عالية
لبنان الى بيروت فهي ذات الهواء الطلق والماء العذب
والاشجار الباسقة فاعني لكم ايها الصديق ان تكونوا معنا
بهذه النزهة الجميلة وفي اختتام ارجو تبلغ تحياتي العاطرة الى
عموم الاخوان والسلام

ترجمه

از طهران في ۰۰۰

دوست عزيز مكرم بنده

بعد از السلام وادارت مندی واشتیاق در ساعتی سعید
بطهران ورود نمودم که پای تخت ایران است پس از توقف
یکشب در کرمانشاه و قدري در همدان استراحت کردم
و وارد شدم بطهران ساعت چهار بعد از ظهر دیدم شهر بسیار
بزرگی است گویا، از پای تختهای یروپ است خیابانهای آن
بسیار پهن است بی اندازه و تمام آنها با اسفلت فرش شده

و مهمان خانهای آن بسیار خوش طرز و خوش منظر و در طهران
چندین سناها هست در کمال خوبی است در خیابانها
اتومبیلهای گرایه برای مسافرین در شهر و بیرون طهران
و هوای آن با کمال اعتدال است خیلی شبیه بهوای بغداد
است ولی قدری خرنك تر از هوای بغداد است و بقدر
مسافت نیم ساعت با اتومبیل طرف شمال طهران شمیرانات
هست اشخاص بزرگ و با ثروت و متوسطین بلکه برای هر کس
مایل باشد بجهت آنکه اجرت اتومبیل علاوه بر ده فلس
نمیشود و شمیران قریب تر است از عالیله لبنان تا بیروت
و آنجا دارای هوای خوش و آب و خوش گوار و درختهای
خوش منظر پس ارزو میکنم ای دوست عزیزم که باما
باشید درین گردش و تنزه خوش منظر . و در خاتمه استدعا
دارم که ادارت و اخلاص مرا به عموم دوستان و برادران
برسانید . والسلام

اتهی